



## مهندس علی مقدسیان

مصاحبه کننده:

مهندس اکبر سیه‌بازی،  
مهندس محمد میرزایی،  
مهندس سعید میناپور

تاریخ مصاحبه:

۲۴ و ۲۹/۳/۸۴، ۲۶/۴/۸۴  
۳۰/۵/۸۴، ۲۳/۶/۸۴



بیست و دوم خرداد ماه سال ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی متولد شدم. دوران دبستان را در مدرسه‌های مولوی و ایمان گذراندم. بعد وارد دبیرستان مروی تهران شدم و در آن‌جا دیپلم را گرفتم. با وجود این که در خانواده‌ای روحانی بودم ولی بچه‌ای شیطان و علاقه‌مند به ورزش بودم لذا در دو سه رشته ورزشی هم‌زمان ورزش می‌کردم...

● به عنوان اولین سؤال یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید از همان ابتدا که کی به دنیا آمدید؟ چه جوری گذشت؟ تا الان.

من بیست و دوم خرداد ماه سال ۱۳۱۵ در یک خانواده روحانی متولد شدم. اجداد ما تا هفت پششان که ما اطلاع داریم روحانی بودند؛ جد هفتم ما به نام آخوند ملا نعیم الان در کلکبود طالقان، مقبره‌اش تقریباً زیارت‌گاه یک عده‌ای است. در هر صورت این سلسله‌ی روحانیت تا جد من ادامه پیدا کرده و پدر بزرگم که آخرین روحانی خانواده بود به نام مرحوم شیخ علی مقدس، در مسجد مقدس در خیابان خیام، کوچی تخت پل نزدیک میدان اعدام قدیم یا میدان محمدیه نماز می‌خواند و پیش نماز بود. بعد از این که پدر بزرگ ما فوت می‌کند و پدر من بچه بود و تنها پسر خانواده بود، پدر مرحوم آیت‌الله طالقانی به علت دوستی‌ای که با پدر بزرگ ما داشته می‌آید در آن مسجد جای پدر بزرگ ما اقامه‌ی نماز می‌کند. لذا پدر من



## علی مقدسیان



مهندس مقدسیان و همکاران

خودش شخصاً فردی مکلا بود ولی مجالس درسش را تا آخرین روزهای زندگیش که ۱۱ دی سال ۱۳۵۷ بود که آن هم به صورت خیلی مشکوکی در آن روز فوت کرد ادامه داد. با حضرت آیت‌الله میرسجادی که الآن در مسجد اتفاق خیابان خیام هنوز هم ایشان هست، گیر مأمورین دولتی می‌افتند چون در تظاهرات خیابانی بودند. حالا بعضی‌ها می‌گفتند به ایشان ضربه زده شده و به صورت بسیار مشکوکی در بعدازظهر ۱۱

دی‌ماه در بیمارستان سوم شعبان که آن موقع ایشان عضو هیأت مدیره و هیأت امنای آن‌جا بودند فوت کردند. لذا ما شخصاً در یک خانواده تقریباً روحانی متولد شدیم. من دوران دبستان را در مدرسه‌ی مولوی و ایمان گذراندم. بعد وارد دبیرستان مروی تهران شدم و در آن‌جا دیپلمم را گرفتم. با وجود این که در خانواده‌ی روحانی بودم ولی بچه‌ی شیطان و علاقه‌مند به ورزش بودم لذا در دو سه رشته ورزشی هم‌زمان ورزش می‌کردم. بعد که از دبیرستان بیرون آمدم، قبل از این که وارد دانشگاه بشوم، به علت علاقه‌ی که به جوانان داشتم و دوست داشتم یک جوری ارتباطم با جوانان حفظ بشود رفتم به عنوان یک معلم پیمانی وارد آموزش و پرورش شدم و در سال ۱۳۳۷ در دبستان آیت‌الله بهبهانی، سه راه سیروس قدیم (که بعداً چهارراه شد) به عنوان معلم مشغول شدم و در همان سال اول در زمان وزارت آقای دکتر مهران، به علت کارهایی که در مدرسه کرده بودم به عنوان معلم نمونه‌ی تهران انتخاب شدم و در همان سال هم جوایزی از وزیر گرفتم. من شغل معلمی را با تمام وجود انتخاب کردم نه از بیکار بودن، لذا مدتی در آن‌جا بودم. بعد که دبستان آیت‌الله بهبهانی به صورت یک هنرستان در آمد به مدرسه دیگری به نام مدرسه‌ی ایزدی در آن‌جا رفتم. در پایان همان سال اول، آموزش و پرورش متوجه فعالیت‌های من شد و مرا از دبستان به دبیرستان آوردند. دبیرستانی بود در خیابان هدایت، به نام شاه رضا که مدت کوتاهی در آن‌جا بودم. اول تابستان که مصادف با سال میلادی ۱۹۶۰ می‌شد یعنی حدود ۴۴ یا ۴۵ سال قبل، به اتفاق پسرعمو و پسرخاله‌ام برای ادامه تحصیل رفتیم آلمان. چند ماهی در آلمان بودم در شهر ارلانگن، مشغول آموختن زبان آلمانی شدم که زبان بخوانم ولی به علت این که خانواده‌ی من کاملاً مذهبی بودند، مرحوم پدرم و مادرم بسیار ناراضی بودند که من رفتم به قول خودشان در دیار کفر؛ در نامه‌ها خیلی اصرار می‌کردند که اگر تو می‌خواهی درس بخوانی، می‌توانی در مملکت خودمان درس بخوانی، چرا رفته‌ای غذای حرام بخوری؟ حقیقتاً من به خاطر احترام به پدر و مادرم مجبور شدم که برگردم. بعد از چند ماهی که از آلمان برگشتم، به دانشگاه تهران رفتم. من یک نکته را هم در مورد



## علی مقدسیان

دبیرستان به شما نگفتم؛ چون آن موقع در دبیرستان‌های ایران تا کلاس پنجم درس‌ها عمومی بود و دیپلم عملی می‌دادند، یعنی شما کلاس یازدهم را به قولی آن موقع، یا کلاس پنجم دبیرستان را می‌خواندید و یک دیپلم به شما می‌دادند که شما با این دیپلم می‌توانستید به سربازی بروید، که به عنوان دیپلم شناخته می‌شدید، اما اگر می‌خواستید به دانشگاه بروید حتماً باید در کلاس ششم که در سه رشته بود ثبت‌نام می‌کردید و یکی از آن سه رشته را می‌گذراندید که بعد موقعی که می‌خواهید وارد دانشگاه شوید در آن رشته‌ی خاص، از آن دیپلم استفاده نکنید. این سه دیپلم، یکی دیپلم ادبی بود، یکی طبیعی بود و یکی ریاضی که بر اساس این سه دیپلم شما می‌توانستید دانشکده‌های دانشگاه را انتخاب کنید. لذا من کلاس ششم را ریاضی خواندم و پس از پایان تحصیل سال اولم چون تجدید شده بودم، نتوانستم در کنکور دانشگاه شرکت بکنم و مجبور بودم یک سال دیگر صبر کنم و آن وقت هم در تهران، دانشگاه فقط دانشگاه تهران بود و هیچ مؤسسه آموزش عالی دیگری وجود نداشت که بتوانی شرکت بکنی. اگر می‌خواستی یا باید برای دانشگاه تهران امتحان می‌دادی یا شهرستان، من هم شهرستان برایم امکان نداشت، چون معلم بودم. لذا مجبور شدم یک سال بمانم. در آن سال، مدیر مدرسه‌ای که من در آنجا بودم، به من اصرار کرد (چون ما ورزشی کار بودیم) و گفت: شما بیا در یک رشته‌ی دیگری در کلاس ششم ثبت‌نام بکن. اسمت این‌جا باشد فقط بیا در مسابقات برای ما رقابت بکن، بعد آخر سال هم اگر دلت خواست امتحان بده لذا رفتم کلاس ششم ادبی هم اسم نوشتم. دیدم که اگر بخواهم بروم طبیعی حجم درس‌ها خیلی زیاد بود و علاوه بر آن من علاقه به رشته‌های پزشکی نداشتیم و علاقه‌ام رشته‌ی مهندسی بود؛ لذا رفتم ادبی. فکر کردم ادبی ساده‌تر است و آن سال فقط در مسابقات دبیرستان مروی می‌رفتم شرکت می‌کردم. بعضی وقت‌ها که بیکار بودم چون مدرسه‌مان به دبیرستان مروی نزدیک بود می‌رفتم در کلاس‌های ادبی شرکت می‌کردم. لذا یک سری از اساتید بزرگ، مثل آقای سادات‌ناصری را در کلاس ششم ادبی دیده بودم و همین آقای قمشه‌ای که الان هستند، ایشان در کلاس ششم ادبی هم کلاس ما بودند. از نظر من ایشان واقعاً یکی از نوابغ ایران است. یادم می‌آید که مرحوم استاد سادات ناصر ی یک شعری را سروده بود و در کلاس آن شعر را خواند، بلافاصله بعد از این که این شعر تمام شد، همین آقای قمشه‌ای دستش را بلند کرد و گفت استاد اجازه می‌دهید من هم شعرتان را بخوانم؟ استاد گفت مگر تو این را قبلاً دیده‌ای؟ گفت نه، الان که شما خواندید حفظ کردم. بلافاصله شعر را از اول تا آخر در کلاس خواند که این برای من یک خاطره‌ای از هوش و ذکاوت این فرد است که هنوز باقی مانده است. در نتیجه در پایان سال من درس‌ها را تقسیم کردم، ده رشته بود؛ پنج تا را خرداد امتحان دادم قبول شدم و پنج تا هم شهریور که امتحان دادم و قبول شدم. در نتیجه دو تا دیپلم دبیرستانی داشتم یکی ادبی بود، یکی ریاضی. لذا سال بعد من در کنکور دانشگاه تهران، دانشکده‌ی هنرهای زیبا که رشته‌ی معماری داشت شرکت کردم که قبول نشدم. راستش کمی تنبل بودم، یعنی علاقه‌ام به ورزش و جوانان بود و وقت چندانی برای



## علی مقدسیان

درس خواندن نمی گذاشتم. مثلاً در رشته‌ی معماری در آن سال یادم می‌آید که حدود ۳۰۰ نفر شرکت کرده بودند و ۵۰ تا هم می‌خواستند که ما نتوانستیم جزو آن ۵۰ تا قبول بشویم. به هر حال آن قضیه گذشت. در آن سال یک دانشکده‌ی امور اداری به وجود آمد که من در آنجا شرکت کردم و قبول شدم. البته دانشکده نبود مؤسسه بود. یک سال آنجا خواندم، بعد از یک سال آن هم منحل شد و منتقل شد به دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران. لذا دانشکده‌ی حقوق ما را مخیر گذاشت که در سه رشته‌ی اقتصاد، حقوق و حقوق سیاسی هر کدام که می‌خواهیم ثبت‌نام کنیم. من با خودم گفتم حقوق کار خیلی مشکلی است، قضاوت کار سختی است و وارد نشدم، سیاسی هم چون جو سیاسی آن روز را دوست نداشتم (چون فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی دانشکده حقوق، آن موقع جذب وزارت امور خارجه می‌شدند) نرفتم. لذا اقتصاد را انتخاب کردم و رفتم دانشکده‌ی اقتصاد که از دوستان آن دانشکده که الآن در دانشگاه مشغول هستند، آقای هادی چمران در دانشکده صنایع هم کلاس آن موقع من بودند و من سال سوم دانشکده‌ی اقتصاد، دانشکده‌ی معماری دانشگاه تهران هم با آن دیپلم ریاضی قبول شدم. آن موقع تحصیل در دو دانشکده ممنوع بود ولی چون من هم معافیت فرهنگی در آموزش و پرورش داشتم و هم دو دیپلم کاملاً مجزا داشتم؛ با دیپلم ادبی رفته بودم اقتصاد شرکت کرده بودم و با دیپلم ریاضی رفته بودم دانشکده‌ی هنرهای زیبا رشته معماری شرکت کرده بودم. لذا این‌ها مغایرتی با هم پیدا نکرد و دو سه سالی گذشت، تا وقتی فهمیدند که دانشکده‌ی اقتصادمان تمام شده بود. من بعد از این که از آلمان برگشتم، دو مرتبه رفتم آموزش و پرورش و من را به عنوان دبیر فرستادند دبیرستان ابومسلم در خیابان امیریه. سه سالی در دبیرستان ابومسلم بودم؛ ضمن این که درس می‌خواندم و بعد دیگر کار تحصیل اقتصادم تمام شد. مرحوم دکتر مجتهدی از طریق دوستان شنیده بود که من فعالیت‌هایی می‌کنم و چون با پدرم در وزارت آموزش و پرورش رابطه کاری داشت، مرا خواست و به دبیرستان البرز برد. ایشان دو سه تا کار به من پیشنهاد کرد، من گفتم نه، چون این‌جا پتانسیل خیلی وسیعی دارد، اجازه بدهید که من یک سازمان ورزشی در تشکیلات شما ایجاد بکنم. ایشان استقبال کرد و مسؤولیت تربیت‌بدنی آن‌جا را به عهده‌ی من گذاشت و در عرض دو سه سالی که دبیرستان البرز بودم واقعاً یک تحول بزرگی آن‌جا ایجاد کردم. برای بچه‌ها کلاس‌های ورزشی متعدد گذاشتم، یک زمینی خاکی آن‌جا بود که از سال‌ها قبل زمین فوتبال بود و آن را تبدیل به چمن کردم. تشکیلاتی درست کردم، تیم‌های ورزشی تشکیل دادیم، اقداماتی کردیم و دبیرستان البرز یک دفعه در بین دبیرستان‌های تهران در سطح بالایی از نظر ورزشی قرار گرفت و از این لحاظ دوست داشتم که از طریق ورزش با بچه‌ها بیشتر در ارتباط باشم، لذا به همین ترتیب با بچه‌های نخبه‌ای آشنا شدم که هنوز هم این دوستی ما با آن‌ها ادامه دارد که خیلی‌هایشان الآن در خارج از کشورند و یا عضو انجمن فارغ‌التحصیلان البرز، که در ایران هستند و واقعاً افراد کارایی هستند. تا این که در سال ۱۳۴۴ مرحوم دکتر مجتهدی، در یک سخنرانی در مورد ایجاد یک دانشگاه صنعتی بحثی کرده



## علی مقدسیان

بود، ایشان در یک محفلی مطرح کرده بود که چون ایران دارد به طرف صنعتی شدن می‌رود احتیاج به یک دانشگاه دارد. در آن‌جا مسؤولین زمان شاه با ایشان برخورد بدی کردند، معذرت می‌خواهم یکی از آقایان که نمی‌خواهم اسم ببرم گفته بود این مزخرفات چه هست که می‌گوید و با ایشان مخالفت کردند. ولی گویا از طریق پیشنهاد ایشان به دربار می‌رود و به دست شاه می‌رسد که دکتر مجتهدی یک هم‌چنین پیشنهادی داده است و از دربار ایشان را می‌خواهند که بیا و بگو قضیه چیست؟ ایشان می‌رود و توضیح می‌دهد که یک هم‌چنین دانشگاهی لازم است، می‌گویند خب مثلاً دانشکده پلی‌تکنیک آن زمان یا مجتمعی که مرحوم نفیسی درست کرده نمی‌تواند این کار را انجام بدهد؟ ایشان دلایلی می‌آورد که نه، دانشگاه به درد این کار می‌خورد. لذا با وجود این که مسؤولین دربار مخالفت می‌کنند ولی خود شاه با این کار موافقت می‌کند و به ایشان ابلاغ می‌دهد که برو این طرح را تهیه کن. ایشان می‌آید طرح را تهیه می‌کند و پیشنهاد دانشگاه صنعتی را می‌دهد و مورد قبول قرار می‌گیرد و در سال ۱۳۴۴ طی یک فرمان مجتهدی را مأمور این کار می‌کنند. لذا چند روزی بعد دکتر مجتهدی مرا در دبیرستان البرز خواست، گفت تو که خیلی علاقه داری برای این کارها، بیا راه بیفت یک جایی را برای ایجاد دانشگاه در تهران پیدا کن. در آن موقع یک افسر ارتش آمد و به دکتر مجتهدی پیشنهاد کرد یک مقدار از زمین‌های خودش را در نزدیکی کاروانسرای سنگی، برای دانشگاه بدهد. در دو راهی که جاده قدیم کرج و جاده مخصوص آن‌جا به هم وصل می‌شد یک کاروانسرای قدیمی معروفی به نام کاروانسرای سنگی بود و ایشان گفت من یک مقدار زمین آن‌جا دارم آمده‌ام چند هکتارش را به دانشگاه بدهم که البته دکتر مجتهدی با فراستی که داشت متوجه شد که ایشان می‌خواهد زمین‌ها را بدهد و آن‌جا دانشگاهی بسازند، بعد بقیه زمین‌هایش قیمت پیدا بکند مثلاً بفروشد. در کنار آن یکی از مهندسین عالی‌رتبه آن زمان، به نام آقای مهندس کمالی، که مدیرعامل شرکت رنکینگ بودند و از دوستان خیلی نزدیک دکتر مجتهدی هم بودند و در البرز کارهای ساختمانی زیادی با قیمت‌های خیلی پایین انجام داده بودند، لذا دکتر مجتهدی به مهندس کمالی خیلی علاقه داشتند و با کمک همدیگر می‌گشتند که جایی را پیدا کنند. یک روزی در حین رفت و آمد، من یک ساختمان بتونی قشنگی این‌جا دیدم، پیاده شدم و از نگهبان سؤال کردم که آقا این‌جا چه هست؟ گفتند این‌جا یک هنرستانی است که می‌خواهند درست کنند و مال آموزش و پرورش است. بعد رفتم داخلش را دیدم، همان ساختمان جلو که الآن وجود دارد فقط همان ساختمان بود که البته نمای بسیار زیبایی داشت، چون زیرش خالی بود و پایه‌ها به صورت هفت با بتون بالا آمده بود، به صورت یک پیلوت که مثلاً زیرش می‌شد پارکینگ باشد یا محل عبور و مرور و سه طبقه هم رویش برای کلاس‌ها و این‌ها ساختمان درست کرده بودند و یک بازوی کناری هم داشت که الآن هنوز هم وجود دارد، در شرق آن ساختمان که می‌آید نزدیک چاپخانه و بالایش یک ساختمانی بود. این ساختمان دفتر ریاست آن موقع وجود نداشت، جلویش باز بود، یک محوطه‌ای بود که این‌جا هم تقریباً زمین ورزشی پیش‌بینی کرده بودند، دو طرفش



## علی مقدسیان

هم یک چند تا پله داشت، طرف غربش هم که الان آزمایشگاه است آن موقع زیرش فقط یک سری توالیت و دستشویی و این‌ها بود، بقیه‌اش هم باز بود هیچ چیز نبود و آخر زمینش هم یک خرده بیشتر از این ناهارخوری بود و بعد یک قطعه زمینی بود که آن را بلافاصله گرفتند که ضلع شمالی رسید به کوچه‌ای که الان پشت دانشگاه است، همین جایی که زیرش تعاونی و بالایش ساختمان معاونت آموزشی بود، ضلع شرقی این دانشگاه همین دیوار جلوی ساختمان ریاست دانشگاه بود که الان آن قسمت یک ربطی دارد و بعد که بالا می‌آییم یک ربط دیگر دم ناهارخوری دارد؛ دیوار شرقی مدرسه آن طرف بود دیوار غربی‌اش هم همان جایی بود که الان معاونت پژوهشی است، این طولش بود به جلوی دانشگاه و بالا. ما آمدیم این را دیدیم و بعد من از آن‌جا دور زدم و رفتم به آقای دکتر مجتهدی گفتم که یک جایی را پیدا کرده‌ام که به نظر برای مرکزیت و شروع کار جای خوبی است، ضمن این که ستاد عملیاتی دانشگاه هم در خیابان کارگر شمالی، در یک منزل بسیار زیبا که متعلق به مهندس کمالی بود قرار داشت؛ آن ساختمان را هم آقای مهندس کمالی به آقای مجتهدی دادند تا از آن به عنوان دفتر مرکزی دانشگاه استفاده کند که بلافاصله کار از آن‌جا شروع شد و از افرادی که در همان روزهای نخست آن‌جا شروع به کار کردند و هنوز هم در دانشگاه هستند سرکار خانم حسین‌زاده است که الان هم ظاهراً در کارگزینی تشریف دارند. آن موقع ایشان به عنوان مسؤول دفتر، آن‌جا مشغول به کار شدند و بعداً حکم استخدام امثال ماها را که به دانشگاه آمدیم، ایشان انشاء کردند و دادند و ان‌شاءالله امیدوارم سالیان زیادی زنده باشند. ایشان از خانم‌های بسیار خوب و واقعاً باید به شما بگویم با آن جو زمان شاه از خانم‌های بسیار باشخصیت، سنگین و نجیب هستند و امیدوارم در این صحبت‌هایی که با من می‌کنید در مورد بعضی‌ها اغراق نکنم و واقعیت‌ها را بگویم؛ اگر کسی بدی کرده بگویم بدی کرده و واقعاً اگر خدمت کرده به عنوان یک خدمتگزار و کسی که از نزدیک دیده‌ام و الان هم در موقعیت سنی هستم که نیازی ندارم از کسی بیخودی تعریف کنم، واقعاً چون این تاریخچه هست و می‌ماند بدانند که آدم‌های زحمت‌کشی مثل ایشان واقعاً زحمت کشیده‌اند و هنوز هم علاقه‌مندند و شنیده‌ام که در دانشگاه هستند و امیدوارم که سالیان زیادی زنده باشند و به جوان‌های مملکت خدمت کنند. در هر صورت آن‌جا دفتر مرکزی شد و آقای دکتر مجتهدی رفت و به هر ترتیبی که بود، این ساختمانی که من دیده بودم را گرفت. بعد بلافاصله با کمک آقای مهندس کمالی قرار شد کارهای ساختمانی را شروع بکنند. بلافاصله چهار پنج تا اتاق موقتی برای دفتر فنی دانشگاه ساخته شد. آقای مهندس ایرج کاموری و آقای مهندس اسکندر برای کارهای ساختمانی استخدام شدند، آمدند و مشغول شدند و یک گروه دیگری هم (آقای مهندس کمالی و مهندس ابوذر و مرحوم دکتری که الان اسمشان یادم نیست) مسؤول کمیته ساختمانی شدند. مقداری پول هم از وزارت نفت، دکتر اقبال در اختیار دانشگاه گذاشتند که با این‌ها امانی ساختمان‌سازی را شروع کنند. دکتر مجتهدی بیشتر دوست داشت که من در رابطه با کارهای امور دانشجویی مشغول باشم؛ تا وقتی این کارها انجام شد، شد سال ۴۵. در این



## علی مقدسیان

مدت به سرعت کار ساختمانی دانشگاه شروع شد به طوری که در مدت کمتر از یک سال این آمفی تئاترها و سالنی که به نام سالن ورزش الآن وجود دارد، ولی آقای دکتر مجتهدی آن را برای سالن امتحانات درست کرده بود و همین ساختمان این سینا که بعد از این که دکتر مجتهدی رفت، در زمان دکتر امین اسم آن را به نام ساختمان مجتهدی گذاشته بودند، خود این کتابخانه و ساختمانی که الآن شما در آن هستید اینها در مدت کمتر از یک سال با محوطه‌سازی‌هایش ساخته شد به طوری که همراه سال ۴۵ دانشجوی آمد و رفت داخل ساختمان و این از عجایب بود برای من به عنوان کسی که هم کار فنی می‌داند، هم در کار ساختمانی یک خرده وارد هست هم مسائل ساخت و ساز را دیده واقعاً یک چیز اعجاب‌آور بود. حتی یادم هست یک گروهی از فرانسه به ایران آمده بودند، موقعی که به این‌ها می‌گفتند در مدت چند ماه این ساختمان‌ها ساخته شده اصلاً برایشان قابل قبول نبود به خصوص ساختمان مجتهدی، چون در طبقات بود، حالا آمفی تئاترها و سوله‌ها و این‌ها برای اولین بار بود، مثلاً سوله‌های که الآن سالن ورزش است در آن موقع در سال ۴۵ این بزرگ‌ترین دهنه بدون پایه یک سالن در ایران بود ۴۲ متر عرضش بود و تا آن تاریخ چنان دهنه‌ای بدون پایه در ایران ساخته نشده بود ولی در هر صورت این‌ها برای اول سال ۱۳۴۵ آماده شد و همراه سال ۴۵ دانشجوی آمد این‌جا از کتابخانه استفاده کرد، از این تشکیلات هم استفاده کرد و هم‌زمان با این‌ها هم شروع به ساختن یک خوابگاه در زنگان کردند لذا واقعاً کار اعجاب‌آوری بود که انجام شد و دانشجویان آمدند. ولی دانشجویانی که آمدند دقیقاً دو طیف بودند، یک طیف فارغ‌التحصیلان دبیرستان البرز بودند، آن موقع خب دبیرستان البرز واقعاً از نظر خروجی‌اش جزو مدارس فوق‌العاده تهران بود، یعنی دو سه تا دبیرستان بودند در مراحل اول یکی البرز بود یکی مروی بود بعد دارالفنون بود این‌ها جزو مدرسی بودند که واقعاً فارغ‌التحصیلان سطح بالایی داشتند یک مقدار هم به قول امروزی‌ها مدارس غیرانتفاعی و پولی درست شده بود که آن‌ها هم واقعاً مؤثر بودند ولی بچه‌های البرز بیشتر در این‌جا موفق شدند، یک عده‌شان آمدند و طیف دوم نخبگان شهرستان‌ها بودند یعنی واقعاً کسانی بودند که از نظر هوش و ذکاوت و غیره فوق‌العاده بودند لذا از نظر من دانشجویان دوره اول با بقیه دوره‌ها واقعاً خیلی فرق دارند. آن وقت چون محیط خیلی کوچک بود حدود چهارصد و خرده‌ای دانشجوی ورودی داشتیم. دکتر مجتهدی در بین ساخت و ساز و گرفتن دانشجوی، با مجوزی که گرفته بود، رفت خارج از کشور و با موافقتی که گرفت و حقوق پایه‌ای که گذاشت (که در آن موقع انقلابی بود)، شروع کرد به بازگرداندن نخبگانی که می‌شناخت و این‌ها در خارج به عنوان دانشجویان برتر بودند. در مورد حقوق و مزایا صحبت کرد با دربار و مسؤولین، که خیلی هم دولت مخالفت می‌کرد با کارهایش، با حقوقی که قرار بود بدهد، حتی شنیدم یکی از امرای ارتش به ایشان گفته بود که ما به یک سپهبد دو هزار تومان می‌دهیم، تو چطور می‌خواهی به یک استاد دانشگاه پنج هزار تومان حقوق بدهی؟ اصلاً نظام مملکت را تو به هم می‌ریزی! ایشان استدلال کرده بود که، من یک آدمی که از اروپا یا آمریکا می‌خواهم بیاورم، آن کس خانه، پول و ماشین



## علی مقدسیان

می‌خواهد و بعد من معلم تمام‌وقت می‌خواهم، این‌ها باید تمام زندگی‌شان را بگذارند، بالاخره این کار را کرد و این یک خدمت بزرگ به فرهنگ مملکت بود. ایشان موفق شد نخبگان تراز اول دنیا و ایرانیان خارجی را دعوت کرد و به اضافه تعدادی استاد خارجی را آورد این‌جا و کار دانشگاه از سال ۴۵ شروع شد و از نظر کاری همه این‌هایی که آمده بودند واقعاً عاشق بودند؛ لذا بعضی وقت‌ها ساعت ۸، ۹، ۱۰ شب از دانشگاه که می‌خواستیم به خانه بروم، وقتی نگاه می‌کردم می‌دیدم که چراغ اتاق خیلی از اساتید روشن است یعنی تا آن موقع در دانشگاه بودند و من باز این‌جا دارم که به صراحت عرض کنم مثلاً یک فردی مثل آقای دکتر خالصی‌زاده یادم هست موقعی که ایشان آمده بود در دفتر کارش یک تختخواب هم گذاشته بود که حتی شب اگر خسته می‌شود و حوصله ندارد خانه برود همان‌جا بخوابد. باز من از خود ایشان یک خاطره‌ای دارم که یک موقعی می‌خواست من‌زلی بگیرد، من دنبال جایی بودم که برایش من‌زلی بگیرم به ما می‌گفت منزل یک جایی باشد که اگر ما یک شب از دانشگاه نیامدیم خانم و بچه‌هایمان آن‌جا نگران نشوند و برایشان امنیت باشد؛ یعنی با این علاقه اساتیدها آمدند شروع کردند. لذا در همان موقع، ما با کمک مرحوم آقای گل‌بابایی که اصولاً کارش در دبیرستان البرز بود ولی به صورت پارموقت می‌آمد این‌جا و کمک می‌کرد به ما و مرحوم آقای زنجانی، قرار شد یک سری فعالیت‌های دانشجویی را شروع کنیم. فعالیت‌های ورزشی، هنری و سایر فعالیت‌های دیگر را از سال ۴۵ شروع کردیم، به طوری که بعد از شش ماه در فروردین ماه، دانشگاه ما در چند رشته‌ی ورزشی در مسابقات دانشگاه‌های کشور که به صورت المپیکی برگزار می‌شد و سابقه‌ی چند ساله داشت و دانشگاه‌هایی مثل شیراز، تهران، مشهد و تبریز در آن شرکت می‌کردند رفتیم و مدال گرفتیم. در فروردین ماه ۴۶ با تیم‌هایی کامل در فوتبال، بسکتبال، والیبال، دومیدانی و پینگ‌پنگ شرکت کردیم و حتی در آن‌جا مدال گرفتیم. اولین کسی که در دانشگاه ما موفق شد در سال ۴۶ مدال بگیرد، آقای مهندس فیروز اردشیریان در رشته دو و میدانی بود (که ایشان الآن مدیر عامل مهندسی مشاور شرکت ناموران است که از شرکت‌های فوق‌العاده موفق جامعه ماست.) یا آقای دکتر کوبی که الآن در دانشکده‌ی متالورژی هستند ایشان جزء قهرمانان مدال گرفتند و آقای نوابیان قاسمی که در سوئد هستند، در پرتاب نیزه مدال گرفتند. حتی در فوتبال به مرحله نهایی رفتیم که بعد در مشهد برف آمد و همه با یک قطار رفته بودند و با یک قطار باید برمی‌گشتند و مسابقات فینال انجام نشد یا در والیبال فوق‌العاده بچه‌هایمان موفق بودند و همین‌طور بسکتبال. در تابستان همان سال بچه‌ها در رشته‌های شطرنج و رشته‌های هنری، در اردویی که در رامسر بودند رفتند و شرکت کردند و در آن‌جا هم موفقیت‌هایی کسب کردند. داخل دانشگاه هم از همان سال اول، فعالیت‌های فرهنگی شروع شد؛ به صورت جشنواره‌های موسیقی، روزنامه‌نگاری، بحث و سخنرانی و گفت و شنود. یکی از نکته‌هایی که باید بگوییم خود دکتر مجتهدی معمولاً ساعت ۶/۵ صبح به دانشگاه می‌آمد. من خاطرات زیادی از آن موقع دارم. ایشان موقعی که می‌خواست این اتاق مدیریت، دفتر رئیس دانشگاه را بسازد، ما و آقای





## علی مقدسیان

مهندس کاموری و بقیه با ایشان بحث می‌کردیم ایشان می‌گفت این را جوری درست بکنید که اولاً بلند باشد بعد دور تا دورش شیشه باشد که من از این‌جا که نگاه می‌کنم بتوانم همه جای دانشگاه را ببینم که من در آن جلسه برگشتم به شوخی به ایشان گفتم که آقای دکتر مگر می‌خواهید برچک سربازی درست کنید که می‌خواهید از بالا نگاه کنید. گفت بله من می‌خواهم برچک درست کنم که از این‌جا کنترل کنم. ایشان می‌ایستاد اگر در اتاق بود نگاه می‌کرد ببیند کدام استاد می‌آید و خیلی جالب هست برایتان بگویم که بعضی از این استادها را اگر تأخیر داشتند قبل از این که استاد به اتاقش برسد ایشان به دفتر دانشکده زنگ می‌زد می‌گفت مثلاً آقای مقدسیان آمده؟ secretary دانشکده می‌گفت نه نیامده. می‌گفت اگر آمد بگو به من زنگ بزند، حالا خودش دم در دیده بود این الآن وارد شده؛ لذا او می‌آمد زنگ می‌زد و بعد دکتر با همان لهجه گیلانی شیرینی که داشت می‌گفت مثلاً آقا استاد باید نیم ساعت قبل از شاگرد به دانشگاه بیاید آماده باشد چرا شما دیر آمده‌اید؟ یکی از نکته‌هایی که در مورد سال‌های اول باید بگویم این هست که دکتر مجتهدی با چمن خیلی مخالف بود، می‌گفت چمن هزینه دارد و نگهداری‌اش مشکل هست، تا می‌توانید این‌جا درخت بکارید که بعد که این درخت‌ها بزرگ

می‌شوند دانشجویان بتوانند زیر درخت‌ها

بنشینند، مطالعه بکنند، جای تفریح داشته باشند.

این زمین فوتبال که شما الآن می‌بینید، خیلی

اصرار داشت که آن‌جا را پارکینگ بسازیم. زمانی

که ایشان برای گرفتن استاد رفت، من پهلوی

دکتر ادیب رفتم. گفتم آقای دکتر شما یک دکتر

و یک آدم تحصیل کرده هستید، مگر می‌شود

بچه‌ها بیایند در این دانشگاه جای فعالیت

نداشته باشند، ندوند، بالا پایین نپزند، شلوغ



تیم فوتبال دانشجویان دانشگاه با تیم کارمندان دانشگاه

نکنند، بازی نکنند؟ گفتم بیایید این‌جا را به جای این که می‌خواهید پارکینگ بکنید، یک زمین چمن بکنید که کوچک هم

هست و یک منظره‌ای هم به این‌جا می‌دهد و بچه‌ها هم می‌توانند یک فعالیت ورزشی بکنند. ایشان با آقای مهندس کمالی

صحبت کردند؛ مهندس کمالی و آقای مهندس ابودر موافقت کردند این کار را بکنند. بعد این‌ها همه نگران دکتر مجتهدی

بودند که وقتی بیاید اعتراض می‌کند و من گفتم اعتراض با من، اگر آمد بگوئید این قدر اصرار کرده منتهاش این است

که من را از دانشگاه بیرون می‌کند اشکالی ندارد شما این کار را بکنید. این آقایان هم موافقت کردند، رفتند یک نفر را

آوردند که این‌جا را درست بکند، این آقا آمد برآورد کرد گفت دویست هزار تومان می‌گیرم زمین را صاف می‌کنم، چمن



## علی مقدسیان

می‌کنم، دورش را هم حصرکشی می‌کنم. من در جلسه گفتم مرد حسابی برای چه دویست هزار تومان، این قدر خرج ندارد، یک باغبان می‌خواهد و فلان؛ گفت من کمتر از این قیمت نمی‌گیرم. من برگشتم به آقایان مسؤولین گفتم با ۵۰ هزار تومان این‌جا را درست می‌کنم. دکتر ادیب گفت من قبول دارم ولی دبه در نیاوری، گفتم باشد، لذا ساختن زمین را شروع کردم. حالا این مسئله گفتن ندارد ولی خدا را گواه می‌گیرم من خودم مثل کارگرها کلاه حصیری از شمال گرفته بودم گذاشتم سرم و اگر اشتباه نکنم یک باغبانی بود به اسم آقای بهرام‌پور همراه با دو کارگر دیگر گرفتم و آقای نعمتی و چند کارگر دیگر هم بودند، این زمین را با دست خودم ترازبندی کردم، صاف کردم، غلطکش را زمان مرحوم آقای پیروزیا در کارگاه دادم درست کردند، غلطک را طوری درست کردیم که بشود در آن آب ریخت و دو حالت سبک و سنگین بشود. ایستادیم این زمین را با دست خودمان ترازبندی کردیم و کارگر گرفتیم که خرجش کمتر در بیاید. بعد از صاف کردن زمین رفتیم تخم چمن خارجی از روبروی دانشگاه تهران تهیه کردیم، آوردیم و بذرپاشی کردن و آب دادن و این‌طور کارها را شروع کردیم. زمانی که دکتر مجتهدی از خارج برگشت نصف زمین سبز شده بود، نصف دیگر تازه داشت جوانه می‌زد. دقیقاً یادم هست چون در همین زمین با کارگرها ایستاده بودم کار می‌کردم و دیدم دکتر مجتهدی با ماشینش وارد دانشگاه شد، ماشین جلو رفت و بعد دیدم دارد دنده عقب می‌آید، به آقایان گفتم دارد می‌آید بقیه‌ام را بگیرد، همین جور که ایستاده بودم راننده‌اش که آقای افشار نامی بود آمد گفت بدو بیا کارت درست شد، دکتر مجتهدی عصبانی است. من با همان کلاه حصیری آمدم، آن را از سرم برداشتم و سلام کردم؛ ایشان با همان لجه شیرین گیلانی برگشت به من گفت تو چشمم را دور دیدی بالاخره مثل البرز که زمینش را چمن کردی این‌جا را هم چمن کردی، گفتم آقای دکتر اجازه بدهید بقیه‌اش هم سبز بشود خیلی خشک می‌شود؛ عصبانی شد یک حرفی زد و سوار ماشین شد و رفت. رفته بود و با مهندس کمالی و بقیه داد و ببید کرده بود که چرا این کار را کرده‌اید. در هر صورت زمین چمن یادگار آن موقع است. با وجود این که علم این کار را نداشتیم این زمین چمن را طوری طراحی کردیم که وقتی بارندگی می‌شود یک ربع یا بیست دقیقه بعد از بارندگی می‌شود روی آن بازی کرد با این که زیر آن زه‌کشی نیست. چون من زیرش تا ارتفاع ۵۰ سانت پوکه معدنی ریختم، با عقل خودم گفتم باران که می‌آید آب‌ها می‌روند توی پوکه‌ها جذب می‌شوند، روی آن بادی می‌خورد و زود خشک می‌شود و این زمین بعد از آن سال‌ها هنوز دوام آورده است. البته خب بقیه عزیزانمان مانند آقای جباری که هنوز تشریف دارند واقعاً زحمت کشیده‌اند، این‌ها از همان روز اول از یاران با صفا و با ایمان ما بودند که این کار را می‌کردند. یک نکته‌ای را در این‌جا باید بگویم؛ شما ببینید گروهی که در تربیت‌بدنی این دانشگاه انتخاب شده‌اند، کسانی هستند که قبل از انقلاب هم بوده‌اند، یعنی در آن موقع با این دقت انتخاب شده‌اند. نمونه‌اش آقای نوربخش و آقای جباری هستند که می‌بینیم افرادی بسیار کارآمد و مخلص هستند. از اواسط سال ۴۶ حجم کار زیاد شد، چون دوره دومی‌ها هم آمدند. تعداد دانشجویان



## علی مقدسیان

زیاد شد و لذا مسؤولیت‌ها تفکیک شد. آن گروهی که سال اول در یک جا و یک دفتر کار انجام می دادند مجبور شدند جداگانه در مکانی مجزا کار کنند. لذا یک مقدار از کار رفت زیر نظر آقای موسوی زنجانی و یک مقدار از کارها که کارهای ورزشی بود در کانال ما قرار گرفت. در این جا یک واقعه‌ای اتفاق افتاد که گفتنش خیلی شیرین است و آن این است که دکتر مجتهدی در سال‌های اول این سالن را فقط برای امتحانات درست کرده بود و قشنگ به ردیف صندلی چیده بود، شماره‌گذاری کرده بود و بچه‌ها باید صبح روزهای شنبه می آمدند درس‌هایی را که خوانده بودند امتحان می دادند. ما در آن محوطه جلوی ساختمان دفتر ریاست دانشگاه که الآن یک فضای سبز است روی آسفالت دو تا زمین والیبال و یک زمین بسکتبال برای بچه‌ها درست کردیم. یک کسی هم آورده بودیم این جا، به نام آقای مرحوم قائم مقامی، ایشان ظهر که می شد برای این که استعدادها را پیدا بکند، می آمد دم ناهارخوری و دو تا تشک ابری را با یک پایه‌ی پرش ارتفاع می گذاشت، هر کدام از بچه‌ها که می آمدند به ناهارخوری بروند با آنها شوخی می کرد و می گفت: آقا از روی این پیر بینم بلدی ببری یا نه! خلاصه با همین کار، استعدادیابی می کرد. از جمله کسانی که در این استعدادیابی‌ها پیدا شد، همین آقای دکتر مشایخی بود که ایشان همان سال ۴۵ آمدند و در مسابقات دو میدانی هم شرکت کردند. یکی دیگر از این استعدادها آقای دکتر کویکی بود که هیكلش ماشاءالله درشت است و یک وزنه به او داد گفت بینداز بینم چه جوری می اندازی یا آقای نوائیان قاسمی بود. ما دیدیم بچه‌هایی که می خواهند بدون فوتبالیست‌ها، به زمین چمن می روند ولی حالا برای والیبالیست‌ها و بسکتبالیست‌ها چه کار بکنیم. رفتیم به دکتر مجتهدی گفتیم آقای دکتر اجازه بدهید در این سالن شما ما دو تا سوراخ درست کنیم، دو تا پایه بگذاریم، یک تور والیبال ببندیم؛ شما از شنبه تا پنج‌شنبه بعد از امتحانات که کاری ندارید و لذا ما بیاییم این جا استفاده بکنیم. ایشان به شدت مخالفت می کرد که نه این کار را نکنید. جلوی کارگاه‌ها یک فضای باز بود آن جا دو تا زمین تیس درست کردیم، از این طرف والیبال و بسکتبال در فضای آزاد بود خب زمستان بود بارندگی می شد یک جوری باید به سالن می آمدیم خلاصه ما رفتیم خیلی فشار آوردیم، دیدیم مخالفت می کند؛ رئیس آموزش ما آقای دکتر تقفی از تنیس‌های خیلی خوب و علاقه‌مند به ورزش بود. ما خلاصه به قول اصفهانی‌ها عقل این را چرخاندیم، گفتیم آقا تو موافقت بکن که ما دو تا سوراخ در این سالن درست بکنیم شنبه وقتی که امتحانات تمام می شود ما صندلی‌های همین قسمت این جا را جمع می کنیم، تور والیبال را می گذاریم و این جا را خط‌کشی می کنیم که بچه‌ها والیبال تمرین بکنند، پنج‌شنبه بعد از ظهر هم که دانشگاه تعطیل می شود صندلی‌ها را می چینیم و برای شنبه آماده می کنیم تا بالاخره آقای دکتر تقفی ایشان را وادار کرد که این قضیه را بپذیرد، ولی روزی که رفتیم تا مجوز را به ما بدهد ایشان با همان لهجه جالب خودش به دکتر تقفی گفت تو موافقت کردی که این جا را بدهی ولی این مقدسیان که من می بینم این سالن امتحانات را از تو می گیرد؛ من مرده تو زنده این یادت باشد. ما با خوشحالی تمام از آن جا بیرون آمدیم و



## علی‌مقدسیان

بلافاصله رفتیم پایه و تور والیبال و همچنین یک دستگاه بسکتبال متحرک هم سفارش دادیم. هفته دیگرش جای پایه‌های والیبال را درست کردیم و به آقای جباری هم که از همان موقع همکاری داشتند گفتیم بچه‌ها را بیاورید و شروع کنید به تمرین کردن، هفته بعد که امتحانات تمام شد دستگاه‌های بسکتبال را هم کار گذاشتیم. یک دفعه روز شنبه دیدیم که خانم نشاط مسوول دفتر دکتر مجتهدی زنگ زد گفت آقا چه کار کرده‌ای که مجتهدی فریادش بالاست بلند شو بیا، ما دویدیم رفتیم آن‌جا. آقا چه کسی به تو گفته این‌ها را بگذاری، گفتم چه چیزهایی آقای دکتر؟ گفت این دستگاه‌ها چه هستند که آن‌جا گذاشته‌ای؟ برای چه گذاشته‌ای؟ گفتم آقای دکتر دو تا دستگاه بسکتبال هستند جای کسی را که نمی‌گیرند به کسی کاری ندارند، حالا که ما والیبالیست‌ها را در سالن جا داده‌ایم بسکتبالیست‌ها آمده‌اند اعتراض کرده‌اند، آیا کار درستی بود که بچه‌ها را پیش شما می‌فرستادم سر و صدا بکنند؟ وقتی دید این حرف را زدیم گفت خب من که می‌دانستم تو این سالن را می‌گیری آن تقفی باید بداند که موافقت نمی‌کرد. بعد با تغییر سیستم آموزشی دانشگاه در زمان دکتر امین به خصوص، ما موافقت ایشان را گرفتیم که آن‌جا پله هم زدیم و جای تماشاجی و زیرش رختکن لباس و انبار و غیره و ذلک هم درست کردیم و الحمدلله یواش یواش این‌جا سالن چندمنظوره شد. در هر صورت این شد که ورزش از سایر فعالیت‌های دانشجویی جدا شد و آن‌ها هر کدام برای خودشان فعالیت‌هایی را شروع کردند و جلو رفتند و در مثلاً مسابقات هنری شرکت می‌کردند، ولی کماکان حرکت‌هایی مثل شطرنج و این‌ها زیرمجموعه تربیت‌بدنی بود که باز سال بعدش ما در مسابقات شطرنج دانشگاه‌ها مقام اول را به دست آوردیم که از بچه‌هایی که از آن تاریخ هستند آقای خسرو هرندی هست که الان عضو هیأت علمی دانشکده کامپیوتر است.

بعداً دکتر مجتهدی رفته بود پروفسور رضا را بیاورد و به عنوان رئیس دانشکده برق بگذارد، او آمد و بعد فعل و انفعالات و دشمنی‌هایی با مجتهدی می‌کردند به خاطر این که در این مورد کار مجتهدی فوق‌العاده گل کرد و یک عده‌ای مخالفت کردند، البته علت این مخالفت هم در اولین سالگرد دانشگاه معلوم شد، زمانی که شاه برای بازدید به این‌جا آمد خیلی از مجتهدی تعریف کرد که من خودم به مهندس لکستانی گفتم آقا گمان می‌کنم دیگر آخر عمر دکتر مجتهدی است، چون وقتی این‌جوری از او تعریف می‌کنند مخالفین و دشمنانش نمی‌گذارند و واقعاً هم نگذاشتند و او را اذیت کردند و بعد مخالفینی که ایشان در بیرون داشت باعث شدند در این‌جا یک تغییر مدیریت داده شود و دکتر مجتهدی را بالاچار به دانشگاه ملی آن موقع بردند و پروفسور رضا را آوردند این‌جا. پروفسور رضا در بدو ورودش بسیار خوب ظاهر شد ولی در عمل دنبال یک سری مسائل دیگر رفت و مدت کوتاهی هم این‌جا بود. بعد دکتر امین آمد و اصول برنامه‌ریزی‌های دانشگاه از زمان دکتر امین شروع شد. امین بسیار فرد مدبر و شخصیت آرام و برنامه‌ریزی بود و شروع کرد به سازمان‌دهی کردن. چون قبلاً در حقیقت اگر شما بدانید واقعاً به صورت یک دبیرستان بزرگ‌تر اداره می‌شد، شکل واقعی دانشگاه،



مدیریت، حسابداری، بخش‌های هنری و ورزشی از زمان دکتر امین ایجاد شد.

## ● آقای مهندس آن اوایل که گروه‌ها تشکیل شده بودند و دانشجویان فعالیت می‌کردند، چه برنامه‌هایی

### مخاطب بیشتری داشت؟

یکی همین ورزش بود، یکی هم فعالیت‌های هنری، این دو خیلی مورد توجه بود. ولی گروه‌هایی هم بودند که علاقه داشتند به کارهای فرهنگی، تعدادی از بچه‌ها در این زمینه فعالیت می‌کردند. برخی از بچه‌های دوره‌ی اول یادم می‌آید که در مسائل فرهنگی و سیاسی از همان روزهای اول فعال بودند. از نظر فعالیت‌هایی که مورد حمایت دانشگاه بود، اول ورزش و بعد هم هنری بود که بیشتر تبلورش در موسیقی، نقاشی و مجسمه‌سازی بود. مسائل فرهنگی بیشتر به صورت نشریات دانشجویی بود، در سیاسی هم هنوز نهضت‌های دانشجویی، در آن موقع به آن صورت شکل نگرفته بود، ولی خوب بودند افراد سیاسی که دارای اعتقاداتی بودند و نمونه‌اش مرحوم شهید شریف‌واقفی است. اما بعد از سال‌های ۴۹-۵۰ خیلی چشم‌گیر و کاملاً علنی بود. لذا در مورد مسائل فرهنگی بدون اغراق باید گفت که از همان روزهای اول دانشگاه، فعالیت‌های دانشجویی شروع شد، مثلاً بچه‌ها در خوابگاه‌ها برنامه داشتند. خود زمان مجتهدی، چون علاقه زیادی به بچه‌ها داشت مرتب در خوابگاه‌ها به بچه‌ها سرکشی می‌کرد و از وضع دانشجویان جويا می‌شد و حتی نمی‌دانم گفتنش صحیح است یا نه، تا آن جایی که من اطلاع دارم دکتر مجتهدی در حقوقی که از دانشگاه به او دادند مطلقاً تصرف نمی‌کرد و آن حقوق را برای کمک به دانشجویان بی‌بضاعت گذاشته بود و آن‌ها را در خوابگاه‌ها پیدا کرده بود. منظورم این است که فعالیت‌های دانشجویی از اول در دانشگاه بوده و روز به روز قوی‌تر شده است، واقعاً هیچ زمانی وقفه در فعالیت‌های دانشجویی ایجاد نشد.

## ● آقای مهندس، یک سؤال این است که تولیت این‌جا با شخص شاه بوده و باز هم این دانشگاه

از جمله دانشگاه‌هایی بوده که فعالیت سیاسی‌اش بر ضد رژیم بعد از سال ۵۰ شدید شده است، این تقابل چطوری به وجود آمده بود؟ یعنی رئیس دانشگاه زیر نظر رژیم شاه باشد و بچه‌های این دانشگاه خیلی فعالیت شدیدی بر علیه آن داشته باشند؟

این برداشت خودم است و به علت علاقه‌ای که به این دانشگاه دارم می‌گویم؛ علت این بود که در این دانشگاه با علاقه‌ای که مجتهدی برای کارهای صنعتی ایجاد کرده بود و می‌گفت حالا که ذوب‌آهن را ساخته‌اید نیروی متخصص می‌خواهید، شاه از نظریات ایشان حمایت می‌کرد، با وجودی که نخست وزیر و وزیر علوم و تشکیلات حکومتی مخالف نظر مجتهدی



## علی مقدسیان

بودند. من نمی‌توانم بگویم که شاه این‌جا را درست کرد بخاطر این که یک جایی باشد که از او حمایت کند. شاید به علت نفوذ کلام مجتهدی و مسائلی که از مجتهدی دیده بود اجازه این کار را داد؛ الآن شما بچه‌های دوره‌های اول و دوم و سوم را که نگاه بکنید تماماً مدیران موفق نظام چه در داخل و چه در خارج از کشور هستند، یعنی واقعاً این‌ها خوب تربیت شدند و این که می‌فرمایید چرا این‌جا به پایگاه سیاسی علیه رژیم تبدیل شد؟ به نظر من علت در وجود بچه‌هایی بود که جذب این‌جا می‌شدند و این‌ها اکثراً بچه‌هایی بودند که از اشرار محروم جامعه بودند. این‌ها وقتی آمدند تهران و در محیط دانشگاهی این‌جا قرار گرفتند واقعاً دیدند چه محرومیت‌هایی در جامعه وجود دارد و استنباطشان این بود که محور تمام این نارسایی‌ها در دربار و تشکیلات دربار است، لذا چون این‌ها بچه‌های باهوش و توانایی بودند فکر می‌کردند باید یک کاری بکنند که این مرکز ثقل از بین برود. یک عده‌ای مانند شهید شریف‌واقفی از قبل مایه‌های سیاسی داشتند و چون یک عده از این بچه‌ها این نابسامانی‌ها را دیده بودند، بنابراین از همان روزهای اول نطفه‌اش در دانشگاه بسته شده بود و بچه‌ها از خوابگاه‌ها شروع کردند. مثلاً آقای مهندس ابوالحسن خاموشی یا آقای مهندس الویری که الآن سفیر ما در اسپانیا هستند، این‌ها بچه‌هایی بودند که با روحیه‌ی سیاسی وارد دانشگاه شدند. علت اصلی این بود که نخبگان تراز اول که از همان اول وارد دانشگاه شدند، این‌ها به دلیل آن هوش سرشار، شروع کردند به یاریگری و لذا در هر جناح سیاسی که نگاه می‌کنید، می‌بینید نخبه‌های برجسته‌اش مال این دانشگاه هستند و این علت در وجود خود جوان‌هایی بود که در این دانشگاه می‌آمدند و می‌دیدند و بعضی چیزها را نمی‌توانستند تحمل کنند و به طور جدی وارد مبارزات سیاسی می‌شدند. من یادم می‌آید که وقتی ریختند داخل دانشگاه و تعدادی از استادان و بچه‌ها را کتک زدند و تعدادی از بچه‌ها رفتند داخل سالن ورزش، به من خبردادند «نوروزی» پلیس معروف گارد آمده است و ماشین آورده که بچه‌ها را ببرد! من از بالا آمدم جلوی در و در را گرفتم و گفتم: چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفتم: می‌خواهم اینها را ببرم. گفتم: این‌ها دارند ورزش می‌کنند. گفتم: نه این‌ها ورزش نمی‌کنند، که بعد من موفق شدم از در بالا بچه‌ها را بیرون ببرم. منظورم این است که این‌جا مبارزات واقعاً شکل گرفت و در هر گروهی مثلاً گروه کوهنوردیمان ما دو سه شاخه کوهنورد داشتیم، بچه مسلمان‌هایمان یک گروه بودند مثلاً آقای مجید حداد برادر همین آقای حداد با یک عده از مسلمانان، گروه کوهنوردی مسلمانان را تشکیل داده بودند، چپی‌هایمان یک گروه دیگر بودند و یک مسوول دیگر داشتند، وسطی‌هایمان یک گروه دیگر و مبارزات در داخل دانشگاه سازمان یافته بود. یک مورد هم از ذهن خود شاه شنیدم که اگر این‌ها شلوغ نکنند اشکال دارد، جوان باید شلوغ کند، داد و بیداد کند. حالا یا این حرف را از روی انفعالش می‌زد، یا واقعاً فکر می‌کرد که جوان باید شلوغ کند. علت این که این‌جا به یک پایگاه ضد دربار و ضد شاه و آریامهر تبدیل شد به نظر من این قضایا بود و این که، مبارزات سیاسی شدید چه در خفا و چه علنی شروع شد. تنها مبارزین ضد دربار نداشتیم ما چپی‌های خیلی بالا داشتیم، مجاهدین



خیلی بالا داشتیم، اسلامیان خیلی معتقد داشتیم و اگر شما می‌بینید حکومت اسلامی دست فارغ‌التحصیلان سال ۴۹ به بعد این دانشگاه است این یک چیز اتفاقی نیست. شما ببینید در سازمان گسترش که من الآن هستم از مدیرعاملش گرفته تا رده‌های میانی همه از فارغ‌التحصیلان شریف هستند. در ایران خودرو ۳۰۰ تا از فارغ‌التحصیلان شریف هستند. بنده الآن لیست ۷ نفر از بچه‌های این‌جا را دارم که از مدیران ارشد ناسای آمریکا هستند. این‌جا یک مرکز نخبه‌پرور بود. این‌جا در آن زمان یک محور در نظر گرفته می‌شد و بچه‌ها فکر می‌کردند که محور دربار است و شاخص دربار آریامهر است.

## ● عکس‌العمل مسؤولین وقت دانشگاه در برابر برنامه‌های دانشجویان چه بود؟



● مهندس مقدسیان در جلسه شورای دانشگاه در سال ۱۳۷۵

مسؤولین طبق هر زمان و مکانی دو جهت دارند یکی این که مسؤولیتشان و ارتباطشان با دستگاه حکومت است و از طرف دیگر با دانشجویان است؛ به نظر من در طول تاریخ قبل از انقلاب معقول‌ترین برخورد را با مسائل دانشگاه دکتر امین داشت، یعنی واقعاً سعی می‌کرد با گروه‌ها با متانت برخورد کند. خیلی جاها من شاهد بودم که ساواک فشار می‌آورد و برای خیلی کارها ایشان در ورود پلیس به دانشگاه مقاومت می‌کرد. حالا

علت شاید این بود که امین مدیریتش خیلی قوی بود و یا این که خودش از یک خانواده‌ی محروم بود، شما می‌دانید خانم حاجیه امین در اصفهان مرجع تقلید و از بستگان نزدیک ایشان بود. امین خیلی راحت با بچه‌ها و گروه‌ها برخورد می‌کرد، سعی می‌کرد با منطق برخورد کند. اصولاً مدیران دانشگاه آدم‌های معقول و متعادلی بودند؛ زمان دکتر نصر، خودش شخصاً آدم بسیار موجهی بود ولی متأسفانه ایشان یک مقداری گرفتاری‌های خانوادگی داشت که خامش یک مقدار تندروی داشت و بعضاً سربایت به کار دانشگاه هم می‌کرد. ولی بقیه مدیران دانشگاه (بیشتر از ۵۰٪) من ندیدم که خیلی ساز دولت را بزنند؛ اما عواملی بودند که این‌ها ارتباط مستقیم داشتند و به دانشگاه تحمیل شده بودند و کاملاً هم مشخص بود که این‌ها از طریق ساواک تغذیه می‌شوند، هم در دانشجویان و هم در مسؤولین دانشگاه خیلی شاخص بودند. اما در بین مدیران متعادل‌ترین آن‌ها دکتر امین بود که اوج مبارزات سیاسی در زمان ایشان بود.



## علی مقدسیان

### ● آقای مهندس از فعالان دانشجویان، حالا نه در زمینه سیاسی، در تمام زمینه‌ها، ورزشی، فوق برنامه از آن‌هایی که یادتان هست بگویید.

شخصی‌ها حالا اگر از ورزش بخواهیم شروع کنیم سال اول آقای دکتر مشایخی، آقای اردشیریان، آقای دکتر کوکی و آقای هوشنگ اکبریان بود که اولین کاپیتان تیم فوتبال ما بود، آقای دکتر رضا غنیمتی که الان آمریکا هست در والیبال بود و سال‌های بعد آقای مهندس شریعتمداری بود که اولین دانشجوی ما بود که به تیم ملی فوتبال رفت. آقای بهروز صحابه تبریزی از فوتبالیست‌های خوب دانشگاه بود تا می‌رسد به آقای دابی و این‌ها. در والیبال آقای مظفری را داشتیم که جزو تیم ملی والیبال شد. در رشته‌های دیگر مثلاً آقای هرندی را داشتیم که در شطرنج استاد بین‌المللی شد، آقای شاهپور امیرخالدی بود که او هم در بسکتبال و در حد تیم ملی بود. آقای سیروس وقایع‌نگاری و خیلی‌های دیگر در زمینه ورزش بودند.

### ● سیاسی‌ها چه کسانی بودند؟

سیاسی‌ها از اول اگر شروع کنیم در دوره اولی‌ها مرحوم شهید شریف‌واقفی و آقای کراچیان بود. دوره دوم آقای خاموشی بود، آقای الویری بود. بعد از این‌ها مثلاً آقای محمد عطریانفر، آقای حاج رسولیها و آقای محمد خوشبختیان بود و یا مثلاً حسن معتمد رضایی، کسی بود که در جلسه‌ای که با دکتر نصر داشت -البته شاید گفتن این جمله خوشایند نباشد، چون آقای دکتر نصر یک دانشمند است که در زمینه مسائل مذهبی بیشتر کار کرده است- دکتر نصر گفت چه دلتان می‌خواهد، گفت دلم می‌خواهد که بیایم جلو و بزنم توی گوش شما. در میان این‌ها افراد میانه‌روتری مثل علی زحمتکش و یا علیرضا افشار بودند. ولی کسانی هم بودند که در کارهای سیاسی معقول بودند و خیلی تندروی نمی‌کردند مثلاً آقای مهندس شافعی، آقای ترکان، دکتر بازارگان؛ البته دکتر بازارگان یک رکورد هم در دانشگاه دارد چون می‌دانید که سه‌قلوها پسران او هستند. چندین بار ساواک من را خواست و سؤال شد که چرا فلان چیز هم چنین شده، حتی در این کار حکم اخراج از دانشگاه برای ما صادر شده بود. زجرآورترین چیزی که در زندگی من می‌گذرد این است که الان در دانشگاه نیستیم. یک مسأله‌ای در مورد کیفیت دانشگاه‌ها پیش آمد، یک نامه‌ای خدمت مقام رهبری نوشته بودم که بعداً توسط یکی از بچه‌ها دادم به آقا. نوشته بودم که یک دانشگاه کیفی باید در مملکت وجود داشته باشد و در پایان هم نوشته بودم که من در مورد خدمت‌گزاری واقعاً یک آرزو دارم که از نظر مملکت قابل قبول نیست اما دلم می‌خواهد که وقتی من مردم جلو در دانشگاه جنازه‌ام را خاک بکنند که زیر پای دانشجویان باشم. متأسفانه مسائلی پیش آمد و با آقایان صحبت کردم و با من مخالفت‌هایی شد و عرصه را بر من تنگ کردند تا جایی که مجبور شدم تقاضای بازنشستگی بدهم، در صورتی که من





عضو هیأت علمی دانشگاه بودم و راحت تا ۷۰ سالگی می‌توانستم در دانشگاه خدمت بکنم، بعدش هم با موافقت رئیس دانشگاه و یا وزیر اگر امر دایر می‌شد که بیشتر از ۷۵ سال عمر بکنم باز هم می‌توانستم در خدمت دانشگاه باشم. پیش آمدیم، دانشکده مدیریت که این‌جا برای مملکت ساخته شد، پژوهشکده سیستم‌های پیشرفته، تشکیلات آقای دکتر ربیعی، دانشکده مهندسی خودرو، ساختمان تکمیلی دانشکده برق، خوب این‌ها چیزهای کوچکی نبود و با بودجه‌های عمرانی دانشگاه واقعاً قابل ساخته شدن نبود. همین الان ساختمانی که به عنوان انجمن فارغ‌التحصیلان از آقای عباسپور خواهش شده و دارد می‌سازد این‌ها مسائل مهمی است و الان بچه‌ها نه فقط در داخل بلکه در خارج از کشور هم حاضرند کمک کنند که دانشگاه، دانشکده، پژوهشکده برجسته‌ای بشود.

● **خدمت آقای مهندس مقدسیان متولی و بانی اصلی تربیت بدنی دانشگاه هستیم. برایمان جالب است که ببینیم امکاناتی که تا حالا دانشگاه پیدا کرده به چه شکلی در دانشگاه ایجاد شده است؟ آیا واقعاً از همان ابتدا به سهولت امکانات فیزیکی در اختیار تربیت بدنی دانشگاه قرار می‌گرفت و انجام می‌شد یا نه؟**

خدمت شما عرض کنم که نه این‌طور نبود بخاطر این که من در صحبت‌هایی که قبلاً عرض کردم به عزیزان گفتم محیط پردیس دانشگاه که این‌جا انتخاب شد یک چیز موقتی بود چون این‌جا یک ساختمان برای هنرستان بود که بعد ما آمدیم و این‌جا را دیدیم و با مسئولین آن زمان دانشگاه و مدیریت دانشگاه صحبت کردیم که بعد رفتند از وزارت آموزش و پرورش این‌جا را گرفتند. یک جای محدودی بود که در آن هیچ جایی برای ورزش پیش‌بینی نشده بود فقط یک محوطه‌ای بود بغل این اتاق فعلی رئیس دانشگاه که محوطه‌ای کوچکی هم بود. اولاً جالب است برای شما بگویم که اولین دفتر ما از توی توالت شروع شد چون کنار این محوطه یک سری توالت بود و ما هم اتاق نداشتیم، دیوارهای دو تا، سه تا از این توالت‌ها را خراب کردیم و یک اتاق درست کردیم. دو تا زمین والیبال و یک زمین بسکتبال در محوطه‌ای که الان یک فضای سبزی کنار دفتر رئیس دانشگاه، شورای دانشگاه است احداث کردیم، تا قبل از آن هیچ امکانات ورزشی مطلقاً در دانشگاه وجود نداشت. چون محیط دانشگاه بسته بود و قرار بر این بود که دانشگاه توسعه پیدا کند، قرار بود بخشی از اراضی طرشت خریداری شود و به دانشگاه ملحق شود لذا هر موقع که می‌خواستیم با مسئولین صحبت کنیم اولین مشکل آن‌ها این بود که کلاس درس نداریم، جای ناهارخوری نداریم، فلان نداریم. حتی من خوب خاطرم هست که آن روزهای اول یک موقع به مرحوم دکتر مجتهدی گفتم آقا ما ظهرها می‌خواهیم این‌جا نماز بخوانیم جایی نداریم؛ با دستش اشاره کرد به طرف من و به طرف امامزاده‌ای که در طرشت بود گفت ان شاءالله دانشگاه را تا آن‌جا می‌رسانیم آن‌جا که رفتیم گرفتیم آن‌جا را مسجد می‌کنیم،



لذا هر چه صحبت می‌کردی آن را به آینده موکول می‌کرد و هیچ طرح جامعی هم پیش‌بینی نشده بود که در این طرح جامع جایی برای ورزش باشد. لذا ما حقیقتاً از روز اول با یک چالش بزرگ در این مورد دست به گریبان بودیم و هر چه امکانات ورزشی که گرفتیم تمام با سیاست، پیگیری و لطایف‌الحیل بوده است. سالن بزرگی که شما مشاهده می‌کنید در آن تاریخ با این دهنه، با ۴۲ متر عرض سالنی در ایران ساخته نشده بود، اینجا ۴۲ متر عرض و ۵۶ متر طولش بود، این را فقط ایشان درست کرده بود که روزهای شنبه از بچه‌ها امتحان می‌گرفت.

## ● مدل امتحان گرفتن مدل دبیرستان بود؟

بله مدل دبیرستان بود. ایشان می‌گفت که دانشجویان دانشگاه آن چیزهایی که در عرض یک هفته فرا می‌گیرند شنبه باید بیایند امتحان بدهند و این‌جا را چیده بودند و شماره‌گذاری کرده بودند، خب تعداد دانشجویان حدود ۴۰۰ و خرده‌ای بود این‌ها همه را جمع می‌کردند صبح شنبه که می‌شد یک دو ساعته امتحان می‌گرفتند بعد بچه‌ها می‌رفتند.



بازی والیبال دانشجویان با کارکنان در سالن اولیه دانشگاه ●

بعدها که دیگر دکترمجتهدی رفت و پروفسور رضا

آمد چون با روحیه غربی خودش علاقه‌مند به تنیس بود، جلوی کارگاه‌ها یک تکه زمین بود که ما از علاقه ایشان استفاده کردیم یک زمین تنیس درست کردیم. بعداً یک سالن اسکواش در بالا درست کردیم که اصلاً از روز اول استفاده نشد و برای وزنه‌برداری و این‌ها از آن استفاده می‌کردیم یا همین استادیوم ورزشی که الآن آن‌جا وجود دارد این زمین را گرفتند، زمان آقای دکتر امین قرار بود با ژاپنی‌ها در کارهای الکترونیکی مشارکت کنیم، بعد که این قضیه تقریباً منتفی شد فشار آوردیم به دکتر امین که ما این‌جا را صاف می‌کنیم و آسفالت می‌کنیم فعلاً دو تا زمین درست می‌کنیم بچه‌ها بازی می‌کنند هر موقع که شما خواستید ساختمان بسازید بیاید آن را بگیرید، به این ترتیب ما وارد این‌جا شدیم. یا همین استخر که شما الآن ملاحظه می‌کنید این استخری بود که آقای مهندس لکستانی قرار گذاشته بودند یک منبع آبی درست بکنند، یک چاه بزنند و از آن آب برای آبیاری محوطه دانشگاه استفاده بکنند؛ ما خواهش کردیم اندازه‌ها و شیب آن را طوری تنظیم کنند که شبیه یک استخر بشود. تمام این‌ها با یک سیاست‌های روزمره و پیگیری‌های مداوم انجام شد و بعدها با فشار خیلی زیاد یک تیکه زمین در طرشت گرفتیم، استادیوم کردیم و متأسفانه مجدداً در اثر یک سیاست غلط آن را گفتند خوابگاه



## علی مقدسیان

بکنیم، در صورتی که تقریباً ۲۰۰ متر بالاتر زمینی بود که می‌شد آن‌جا را خوابگاه کرد و این‌جا را برای بچه‌هایی که الآن به این تعداد رسیده‌اند و واقعاً در تنگنای شدید هستند به صورت زمین ورزشی نگه می‌داشتیم. سالن‌های چهارگانه‌ای که بالا هست ما با ۲۰۰ هزار تومان بودجه‌ای که از یک جایی پیدا کردیم، آمدیم آن‌جا دو تا زمین بخریم. سال ۵۵ شروع کردیم، آن‌جا دو تا زمین والیبال بود که نقشه‌اش را با آقای دکتر خوانساری ریختیم که فعلاً استاد دانشکده عمران هستند، محبت کردند محاسباتش را ایشان و برادرشان با هم انجام دادند، ما این‌جا را به صورت چهار تا سالن در آوردیم که حداقل بتوانیم از این امکانات برای بچه‌ها استفاده کنیم که البته این سالن چهارگانه بعد از انقلاب افتتاح شد و در سال ۵۷ و ۵۸ مورد استفاده قرار گرفت. در هر صورت هیچ نقشه جامعی برای کارهای ورزشی در دانشگاه نبود، چون بعدها دیگر مسائل سیاسی پیش آمد و گفتند دانشگاه باید به اصفهان منتقل شود و دیگر اجازه هیچ فعالیتی نمی‌دادند، می‌گفتند آقا برویم اصفهان، می‌گوییم بهترش را برایتان درست کنند و این چیزهایی که شما می‌بینید الآن موجود هست، در اثر فعالیت‌های پیگیر و مستمر بود نه این که خود مسؤولین دانشگاه دنبال این کار باشند. یک قطعه زمینی بود درست کنار تربیت‌بدنی که بعد از انقلاب زمان آقای دکتر رنجبر خیلی اصرار کردم که آقا من می‌دانم این زمین مالک ندارد، سند ندارد، شما اجازه بدهید ما این‌جا را صاف کنیم که ایشان زیر بار نرفت و بعداً جهاد آن‌جا را گرفت. این امکاناتی را که شما می‌بینید هیچ کدام روی برنامه‌ریزی صحیح احداث نشده، بلکه به مرور زمان انجام شده است. ما مثلاً سالن ورزشی که گرفتیم آن را سالن چند منظوره کردیم که یک طرفش سن بود برای مراسم و در قسمت آخرش از آقای دکتر امین با هزار مکافات اجازه گرفتیم که چند تا پله بزنیم، زیرش دوش و رختکن لباس درست کنیم. هیچ کدام از برنامه‌های ورزشی این‌جا بر اساس اصول صحیح و برنامه‌ریزی اجرا نشده است، همه را با روابط و کار و تشویق و ارتباطی که بین استاد و دانشجو بود به وجود آوردیم. مسابقات برگزار می‌کردیم، بین اعضای هیأت علمی و دانشجویان یک تفاهمی ایجاد کرده بودیم که توانستیم این کار را بکنیم. حتی برای اجباری کردن واحد ورزش بزرگ‌ترین مشکل ما شورای دانشگاه بود که اصلاً زیر بار نمی‌رفتند، می‌ترسیدند که دو تا نمره ورزش نمرات ساده‌ای بشود و به سطح کیفی دانشگاه لطمه بزند. به هر حال تمام این کارها توأم با یک سری ممرات‌ها بود که اجرا شد. تنها چیزی که الآن در طول این ۴۰ سال دانشگاه با برنامه جلو رفته همین سالن ورزش جدیدی است که هنوز افتتاح نشده که آن‌جا جایش دو تا زمین تنیس بود، دیگر ما جا نداشتیم هر چند بعد که معلوم شد دانشگاه همین‌جا می‌ماند کمبود زمین داشتیم؛ تنها کار با برنامه همین بود و بقیه‌اش را با پشتکار توانستیم انجام بدهیم.



● دوباره برمی‌گردیم به تاریخ دانشگاه، حالا که ما می‌گوییم تاریخچه، واقعاً فقط یک دوره مثلاً تأسیس دانشگاه مدنظر نیست گرچه مهم است از آن دوره آدم بیشتر بشنود ولی شنیدن تاریخ دانشگاه از زبان امثال شما که در دانشگاه بودید و تقریباً در سطوح مدیریتی و تصمیم‌گیری حضور داشتید این خیلی اهمیت دارد. حالا با این مقدمه من خواهش می‌کنم باز وارد مبحث تاریخ دانشگاه از ابتدا بشویم و شما از مجموعه‌ای که به عنوان مؤسسین دانشگاه بودند و آن مقدار حال و هوا، سیاست‌ها و برنامه‌هایی که در ذهنشان بود یک صحبتی بفرمایید و یا در دانشکده‌ها آن افراد مؤثری که حضور داشتند و به کارها جهت می‌دادند که بعدها خبر می‌بینیم تأثیراتش به این شکل ظاهر شده، صحبت بفرمایید.

ببینید اصلاً مسأله ایجاد این دانشگاه برمی‌گردد به قبل از سال ۴۴، زمانی که دکتر مجتهدی استاد دانشگاه تهران بود و مدتی هم به عنوان رئیس دانشکده پلی‌تکنیک بود. ایشان از ذهنش گذشته بود که با صنعتی شدن مملکت، ما نیاز به یک دانشگاه صنعتی داریم و این را در یک جلسه‌ای که به اتفاق عده‌ای از زعمای قوم آن روز مملکت تشکیل شده بود، مطرح می‌کند که با مخالفت شدید آقای دکتر ریاضی و یک عده زیادی از مسؤولین دانشکده دانشگاه تهران و وزیر و غیره مواجه می‌شود که این حرف‌ها چه هست که مجتهدی می‌زند در حالی که ما فلان دانشگاه را داریم، دانشکده پلی‌تکنیک و فنی هست؛ آن موقع آقای مهندس نفیسی هم یک جایی را درست کرده بود، چرا ایشان می‌گویند دانشگاه. تا جایی که من اطلاع دارم چون با دکتر مجتهدی در ارتباط بودم و در دبیرستان البرز با ایشان همکاری می‌کردم، از گوشه کنار بعضی صحبت‌ها را می‌شنیدم که برخورد بسیار زشتی با او کرده‌اند، بعداً البته نمی‌دانم که از کجا این قضیه به گوش شاه رسید که یک هم‌چنین پیشنهادی شده است. بعدها من توسط یکی از دوستان که فوت کرده است، خدا رحمتش کند آقای موسوی زنجانی از یک خانواده روحانی بود - و آیت‌الله زنجانی هم از متدینین زمان بودند - و ما چون با ایشان ارتباط داشتیم و ایشان هم با دکتر مجتهدی در ارتباط نزدیکی بود از زبان ایشان شنیدم که شاه مجتهدی را می‌خواهد، می‌گوید این چه چیزی است که تو مطرح کرده‌ای، برای چه این کار را کرده‌ای و ایشان دلایلش را می‌آورد که شما مثلاً دارید کارخانه ذوب آهن درست می‌کنید در صورتی که خیلی‌ها در ایران ممکن است اصلاً ندانند متالورژی چه هست، لذا یک دانشگاهی باید درست کرد که در آن این کار را بکنیم. یکی از خاطرات من این است که اگر شما از بچه‌های مثلاً دوره اولی‌های متالورژی سؤال کنید که با دکتر مجتهدی که مشورت می‌کردند و می‌پرسیدند ما چه رشته‌ای بخوانیم، می‌گفت متالورژی. با آوردن این دلیل توسط دکتر مجتهدی، شاه گفت حالا برو و مطالبات را بنویس و مکتوب بیاور که ایشان هم نوشته بود، برده بود و گفته بود که یک هم‌چنین دانشگاهی را ایجاد بکنیم. این قسمت تأسیس دانشگاه چنین ماجرابی دارد، بعد هم فرمان



تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۴۴ داده شد و مجتهدی از همان زمان شروع کرد و برای دانشگاه هیأت امنایی را پیشنهاد کرد. شروع کردند به جابجایی و البته همان طور که قبلاً گفتیم، ما در ضمن رفت و آمدهایی که داشتیم این ساختمان را این جا دیدیم که به عنوان موقعیت اولیه دانشگاه در نظر گرفته شد ولی موقتی، تا این که بعدها دانشگاه ماندگار شد و دانشجو گرفته شد؛ لذا به فکر توسعه افتادند و طرحی را برای خودشان در نظر گرفتند.

## ● فکر توسعه از چه سالی مطرح بود؟

از همان سال ۴۵ به فکر افتادند که اراضی دور دانشگاه را بخرند، چون این جا تماماً مزرعه بود، یا بایر بود یا مزارع کشاورزی بود، باغات هم که معمولاً در شمال دانشگاه بود و این ها به فکر افتادند که محدوده دانشگاه را بخرند. در ضلع شرقی دانشگاه ساخت ساختمان های کوچکی شروع شده بود، چون در سال ۴۴ و ۴۵، که مسجد ساخته شد بخاطر این که پیسی کولا آن طرف ساخته شده بود از خیابان بهبودی و شادمان به این طرف غرب اصلاً ساختمان مسکونی نبود. لذا به فکر افتادند که تا این کوچه ای که ضلع شرقی دانشگاه است پیشروی کنند، ضلع شمال را هم هر چه می توانند، ضلع غربی هم تا امامزاده و بعدها هم شروع کردند مقداری زمین ها را خریدند که سال ۴۵ دقیقاً یادم هست که همین زمین فوتبالی که شما می بینید خارج از محیط دانشگاه بود، چون ضلع شرقی دانشگاه همین خیابانی بود که روبروی ساختمان ریاست دانشگاه می آمد بالا و غربش هم همین جایی بود که الآن معاونت پژوهشی است؛ عرض دانشگاه این بود و آن ساختمانی که جلو در دانشگاه بود و یک آمفی تئاتر داشت این می آمد تا بالای ناهارخوری. قطعه زمین اولیه این قدر بود ولی سال ۴۵ شروع کردند تعدادی قطعه زمین را خریدند تا بعد دکتر مجتهدی از این جا رفت. پروفیسور رضا هم که مدت کوتاهی این جا بودند و رفتند، بعد زمان دکتر امین برای توسعه دانشگاه آدم خاص گذاشتند. رفته رفته مسائل سیاسی پیش آمد که گفتند دانشگاه اصلاً باید از این جا برود به اصفهان، در نتیجه یک مقدار طرح توسعه متوقف شد و لذا دانشگاه در یک محدوده کوچکی باقی ماند تا این که مسأله انقلاب پیش آمد.

## ● بحث انتقال دانشگاه از این جا به اصفهان زمان بعد از دکتر امین بود؟

این مسأله از زمان دکتر امین شروع شد، بعد هر چه تب سیاسی شدت پیدا می کرد رفتن دانشگاه به اصفهان بیشتر قوت می گرفت. اوجش بعد از آقای دکتر نصر بود و ساخت ساختمان های آن جا از زمان دکتر ضرغامی شروع شد که به شدت موجب محدودیت اجرای برنامه های این جا شد که این جا فعالیتی نشود.



## ● آقای مهندس علت این که دکتر مجتهدی ظاهراً دو سالی بیشتر مدیریت‌شان طول نکشید چه بود؟

اگر من اشتباه نکنم واقعاً حسادت مسؤولین مملکت به دکتر مجتهدی بود. ببینید من در یک سن و سالی هستم که روزهای آخر عمرم است و نمی‌توانم قضایا را کتمان بکنم. بعضی چیزها باید واقعیتش را گفت چیزهایی که خوب است را باید گفت خوب است و چیزهایی که بد است را باید گفت بد است. من علت را نمی‌دانم چیست ولی تا آنجایی که می‌دانم شخص شاه نسبت به مجتهدی علاقه خاصی داشت. اگر خاطرات مجتهدی زمانی که در خارج یکی دو تا از بچه‌ها جمع‌آوری کردند مطالعه بکنید می‌بینید که این نشان می‌دهد هر موقع که ایشان می‌آمد، مسؤولین کشور در مقابل ایشان موضع‌گیری داشتند و در نتیجه شخصاً مسائلس را با خود شاه مطرح می‌کرد، در مورد حقوق استادها، در مورد مسائل دانشجویی؛ این باعث یک حسادت شدیدی در مسؤولین کشور شده بود که می‌خواستند یک جوری به مجتهدی ضربه بزنند. به نظرم ضربه از داخل این دانشگاه زده شد، روزی که شاه آمد برای افتتاح و سالگرد، از مجتهدی خیلی تعریف کرد که ایشان به جوانان مملکت خدمت کرده است.

## ● خاطره بازدیدشان را می‌توانید اشاره‌ای بکنید؟

در هر صورت ایشان در آن‌جا خیلی تعریف کرد و من در همان‌جا یادم هست به آقای مهندس لکستانی و مرحوم گل‌بابایی که پهلوی من ایستاده بودند گفتم فکر می‌کنم دوران مجتهدی دیگر تمام شد چون این همه تعریف کردند، این‌ها نمی‌گذارند. چند روز بعدش از داخل دانشگاه شروع کردند، از همکاران نزدیک ایشان شروع شد بعلاوه در بیرون به شدت به فکر افتادند که مجتهدی را بردارند و دکتر مجتهدی خودش رفته بود آقای پروفیسور رضا را آورده بود که در دانشگاه تدریس کند و آن مخالفینی که دنبال فرصت می‌گشتند این را بهترین فرصت دیدند. من نمی‌خواهم مجتهدی را با امیرکبیر مقایسه کنم ولی امثال همان کسانی که باعث قتل امیرکبیر شدند کاری کردند که مجتهدی برود چون می‌دیدند دانشگاه در زمان مجتهدی در مدت کوتاهی جهش‌های خیلی بزرگی کرده و کارهای خیلی عجیب و قریب دارد انجام می‌شود که در نظام دانشگاه تهران و دانشگاه‌هایی که در آن زمان بوده نیست. لذا آمدند و با اکراه به مجتهدی پیشنهاد کردند که تو بیا سرپرست دانشجویان ایرانی در خارج کشور بشو.

## ● از وزارت‌خانه گفتند؟

نه در زمانی که فشار بر ایشان زیاد بود این پیشنهاد را از دربار دادند و ایشان قبول نکرد. بالاخره ایشان را بردند و ریاست دانشگاه ملی را به ایشان دادند. علت این مسأله حسادت روی مجتهدی بود چون من این را واقعاً صمیمانه بگویم مجتهدی



## علی مقدسیان

به جوانان مملکت عشق می‌ورزید. من در دبیرستان البرز دیده بودم، ساعت ۶ صبح می‌آمد تمام محوطه دبیرستان بازدید می‌کرد واقعاً اگر یک پوست تخمه روی زمین بود مستخدم آن قسمت را جریمه می‌کرد تا مدرسه همیشه تمیز باشد. اهل پارتی‌بازی هم نبود من خودم شاهد بودم که یکی از امرای ارتش آمد آن‌جا فشار آورد که اسم بچه‌اش را بنویسد گفت برای بچه شما جا زیاد است این‌جا برای کسانی است که درسشان خوب است و موقعی که ثبت‌نام می‌کرد در یک روز تمام بچه‌ها را با اولیا می‌خواست از معدل ۲۰ شروع می‌کرد می‌گرفت تا تعداد که می‌شد خط می‌کشید و همان روز ثبت‌نام تمام می‌شد. هر ثلثی که بچه‌ها امتحان می‌دادند نمره‌ها را وارد دفترچه‌ای می‌کرد، هر سال این دفترچه را تمدید می‌کرد، شما به او مراجعه می‌کردی ممکن بود شناسد می‌گفت شما چه سالی این‌جا بودی دفتر را می‌آورد و نگاه می‌کرد و به خصوص روی انضباط بچه‌ها تکیه می‌کرد. من یادم هست به یکی از استادان این‌جا که از استادانی برجسته بود موقعی که رفته بود به آمریکا که ایشان را استخدام بکنند گفته بود که تو چه سالی بودی؟ بعد از جواب آن استاد، دکتر گفته بود نه تو به درد دانشگاه ما نمی‌خوری، گفته بود چرا؟ گفته بود چون ۲ نمره از نمره انضباط تو کم کرده بودم. ایشان یک عشق خاصی نسبت به کارش داشت که خوشایند خیلی از افراد نبود، این بود که با مجتهدی مخالفت می‌کردند، نمی‌گذاشتند که یک جایی برود و بماند. شما می‌دانید موقعی که ایشان رفت دانشگاه ملی، علت این که ایشان نتوانست آن‌جا دوام بیاورد این بود که یک استادی را می‌خواستند تحمیل کنند ایشان ایستاد و گفت نمی‌شود. استادانی که در دوره اول این دانشگاه استخدام شدند تمام نخبگان تراز اول جهانی بودند. خب این با روحیه‌ای که در آن موقعیت وجود داشت، در تشکیلات حکومتی واقعاً نمی‌خواستند چنین آدمی حضور داشته باشد. مجتهدی کار خلافی در دانشگاه نکرد و خودتان که یک مهندس عمران هستید می‌دانید در یک ساختمان زمان یک عامل مؤثری است یعنی شما نمی‌توانید بگویید برای ساخت یک ساختمان من ۵۰۰۰ کارگر را می‌گذارم در مدت ۲۰ روز یک ساختمان را بسازند نه، عامل زمان یک عامل مهم است که شما بتون‌تان باید بماند تا خشک شود بعد بتوانید قسمت بالایش را بسازید ولی مجتهدی کاری کرد در ساختمان در سال اول که من به جرأت می‌توانم بگویم که کمتر در جایی از دنیا اتفاق افتاده است، ساختمان ابن سینا، تمام این آمفی‌تئاترها، همین ساختمانی که شما داخل آن هستید و قبلاً به نام کتابخانه بود و یک دهنه سوله ناهارخوری و محوطه‌سازی شاید حداکثر در مدت ۱۰ ماه ساخته شد و اول همراه این‌ها تجهیز بود و دانشجو رفت در کلاس نشست. آقای مهندس کمالی زحمت بسیاری کشید. جا دارد از مهندس کاموری یاد بکنیم که واقعاً ایشان و مهندس اسکندر و دیگر بچه‌ها صبح از ساعت ۶ می‌آمدند ضلع شمالی دانشگاه که الآن ساختمان معاونت آموزشی آن‌جاست سه چهارتا اتاق با تیر و حصیر درست کرده بودند و در آن‌جا از صبح تا دیروقت کار می‌کردند و تمام مدت مجتهدی بر اجرای کار نظارت داشت. بعد از این که دانشگاه را درست کرد در مورد حفاظت دانشگاه، صبح که می‌آمد اول کاری که می‌کرد می‌آمد دستشویی‌ها را بازدید می‌کرد، که من



یک دفعه خودم ایراد گرفتم که آقای دکتر چرا این کار را می‌کنید؟ گفت یک چیزی به تو بگویم یادت باشد هر جایی که می‌روی اگر می‌خواهی ببینی مدیرش خوب است ببین دستشویی‌ها تمیز است یا نه بعد می‌فهمی که این مدیرش قوی است یا نه. خدا عالم است که آیا دست خارجی‌ها در این مورد دخیل بود یا نه ولی داخلی‌ها واقعاً جفا کردند. تا زمانی که ایشان در قید حیات بود یادم هست که ایشان دائم با بچه‌هایی که در خارج از کشور بودند تماس داشت تأکید می‌کرد که شما باید برگردید داخل مملکت و بیایید خدمت بکنید، من از شما نمی‌گذرم که خارج هستید این‌ها باعث شد که مجتهدی را از گردونه آموزش عالی و آموزش و پرورش خارج کنند و کردند و تا زمانی که بود همیشه هر جای دنیا با بچه‌ها صحبت می‌کرد می‌گفت برگردید، یک نفر را تشویق به این که شما در خارج بمانید نمی‌کرد.

## ● از دکتر مجتهدی خاطراتی دارید بفرمایید؟

خاطرات تلخ و شیرین آن سال‌های اول زیاد است. ولی مسأله‌ای که خیلی اثر داشت انضباط ایشان بود. درست است که ایشان دانشگاه را به‌خصوص در سال اول من فکر می‌کنم به صورت یک دبیرستان بزرگ‌تر نگاه می‌کرد همین‌طور که آن‌جا دفتری وجود دارد تا دانش‌آموزان را حضور و غیاب کنند در دانشگاه هم همین کار را می‌کرد، حتی در مورد استادها هم این کار را انجام می‌داد. موقعی که دفتر خودشان را می‌خواستند بسازند به آقای کاموری که من اتفاقاً در دفترشان بودم اصرار می‌کرد که این اتاق را جوری باید درست بکنید که دورش شیشه باشد که من بتوانم اطراف را ببینم.

## ● استاد هم موظف بوده که هر روز صبح حضور و غیاب کند و تمام وقت باشد؟

نه استاد نیازی نبود حضور و غیاب کند حضور تمام وقت داشت، یکی دو سال اول یک حالت صمیمیت وجود داشت. چون استادهایی که آمده بودند معمولاً استادهای جوانی بودند و علاقه‌مند بودند که خودی نشان بدهند. بارها زمانی که من ساعت ۹ یا ۱۰ شب داشتم می‌رفتم نگاه می‌کردم ۸۰٪ اتاق استادا چراغشان روشن بود و هنوز داشتند کار می‌کردند این بود که واقعاً به صورت یک خانواده کوچک و دوست داشتنی در کنار هم کار می‌کردند. هیچکس به خاطر ساعت کار و غیره در دانشگاه نبود و من فکر می‌کنم یکی از عللی که این دانشگاه توانست چه در داخل و چه در خارج جایگاهی پیدا کند عشق و علاقه‌ای بود که پایه‌های اصلی آن بود. تا زمان دکتر امین این حالت ادامه پیدا کرد تا ایشان آمد و دانشگاه را سازمان‌دهی کرد و یکی از علت‌هایی که شاید این‌جا اولین جایی بود که مرکز مبارزات ضد دربار شد همین عشق و علاقه بین بچه‌ها بود. دکتر مجتهدی، ایشان چون اسم این‌جا را دانشگاه صنعتی آریامهر گذاشته بود و خیلی اصرار داشت که این اسم کامل گفته شود، در یک مراسمی که شاه به عنوان تولیت دانشگاه بود و آمده بود که بازدید بکند بعد دکتر مجتهدی





گزارشی دادند و از قبل هم ایشان گفته بودند وقتی من هورا کشیدم شما هورا بکشید؛ ایشان گفتند به افتخار شاهنشاه صنعتی آریامهر، این جمله باعث شد که همه به خنده بیفتند.

## ● آقای پروفیسور رضا آمدند و شما از نزدیک همکاری داشتید این را هم بفرمایید.

آقای دکتر مجتهدی در خارج می‌گشت و نخبگان را پیدا می‌کرد از جمله پروفیسور رضا.

## ● شخصاً خودش این کار را می‌کرد؟

بله، توسط دانشجویانی که ما در خارج داشتیم ایشان با کمک آن‌ها افرادی را شناسایی می‌کرد ولی برای مذاکره ایشان شخصاً می‌رفت و تماماً آدم‌هایی را که می‌آورد در دنیا تراز اول بودند. لذا با آقای پروفیسور رضا صحبت کردند که ایشان را بیاورند، منتها آمدن ایشان مصادف شده بود با بالا گرفتن تنش‌هایی که در داخل دانشگاه ایجاد کرده بودند و فشارهایی که از بیرون بود.

## ● اگر امکان دارد افرادی که بیشتر مخالفت می‌کردند را بفرمایید.

اجازه بدهید نگویم چون آن‌ها در قید حیات هستند.

## ● من شنیدم که دکتر منتصری؟

خب این‌ها علمداران قضیه بودند. چون آقایان در قید حیات هستند نمی‌خواهم بگویم، الان من می‌دانم که شاید از آن قضایا پشیمان باشند. در هر صورت یک مقداری جفا کردند که این البته در داخل دانشگاه بود، ولی عوامل اصلی مثل مخالفت نخست‌وزیر در بیرون دانشگاه بود، چون مجتهدی هیچ‌کدام از صحبت‌های این‌ها را در مورد مسائل آموزشی گوش نمی‌کرد و تا



توزیع جوایز ورزشکاران تیم تنیس دانشگاه

می‌دید که راه برایش تنگ است می‌رفت شکایت به تولید دانشگاه می‌کرد. ولی خب با آمدن پروفیسور رضا به دانشگاه و استقبال خیلی خوبی که مملکت از او کرد خیلی سریع ایشان تغییر روحیه داد یعنی از آن فرد صددرصد دانشگاهی یک مقداری متمایل شد به یک فرد سیاسی و تشریفاتی و لذا از این موقعیت خیلی سریع استفاده کردند و ایشان به دانشگاه تهران رفتند.



اما در زمان ایشان حرکتی انجام نشد چون خیلی کوتاه بود فقط تنها چیزی که من حسن استفاده کردم این بود که چون ایشان علاقه‌مند به تنیس بود و از من پرسید که امکانش هست گفتم ما این‌جا یک قطعه زمین داریم، ایشان کمک کرد و ما دو تا زمین تنیس درست کردیم و یک مربی گرفتیم برای تنیس که با ایشان بازی کند و به بچه‌ها هم یاد بدهد. لذا در آن زمان ایشان یک مقداری سعی کرد که آن حالت دبیرستانی را به صورت دانشگاهی در بیاورد، اما خیلی موفق نشد چون مدت کوتاهی بود. تنها آن امتحانات روزهای شنبه منتفی شد و ما هم استفاده کردیم و همه سالن را گرفتیم برای ورزش. بعد ایشان وقتی رفتند دانشگاه تهران دکتر امین جانشین ایشان شدند.

## ● از استادهایی که در همین دوره‌ها واقعاً فعالیت‌شان محسوس بود و در روند توسعه دانشگاه تأثیر گذار بودند خاطره‌ای ندارید؟

چرا من مطمئناً این را به شما می‌گویم که رؤسای دانشکده‌هایی را که ایشان گذاشته بودند اگر مجتهدی نبودند ۹۰ درصد کاراکتر مجتهدی را انجام می‌دادند. یک روحیه شادابی وجود داشت، مدیران و پایه‌گذاران آن موقع ما، اساتید تراز اولی بودند و با عشق و علاقه کار می‌کردند و بارها می‌دیدم تا دیروقت شب حضور دارند، چون باید سازمان می‌دادند و واقعاً در یکی دو سال اول دانشگاه تمام وقت بود. بچه‌ها هم بچه‌های باهوش و علاقه‌مندی انتخاب شده بودند و تقریباً می‌شود گفت بچه‌های دوره‌های اول و دوم ما از این بابت متمایز از سایر دوره‌ها هستند.

## ● تا زمان آقای پروفیسور رضا را اشاره‌ای کردید، در دوره آقای دکتر امین تغییراتی در نحوه اداره دانشگاه و برنامه‌هایی که داشت اتفاق افتاد و چیزهای جدیدی داشت ایجاد می‌شد چه در مسائل دانشجویی و چه در سیاست‌هایش، این را اگر ممکن است مقداری توضیح دهید.

به نظر من دوران مرحوم دکتر امین دوران متمایزی با همه دوره‌ها در دانشگاه است، علت این بود که اولاً زمان دکتر امین، گذر از یک مقطعی به مقطع دیگری بود و دانشگاهی که پایه‌هایش بر عشق و علاقه ولی بر اساس سیستم آکادمی روز نبود خب یک موضوع بود، اضافه شدن تعداد دانشجو و استاد یک موضوع بود، پردیسه محدود و امکانات محدود دانشگاه یک مسأله‌ای بود، لذا واقعاً با تمام دوران ۴۰ سال دانشگاه یک حالت جداگانه‌ای داشت. یکی گذر از این مسیر بود که باید از آن می‌گذشتیم، ایجاد سازمان دانشگاهی بود که دکتر امین احساس کرد که دانشگاه را باید سازمان‌دهی کند، لذا ایشان برنامه‌هایش را که شروع کرد بسیار بسیار خوب شروع کرد و در تمام سطوح دانشگاه شروع به سازمان‌دهی کرد از نظر آموزشی، دانشجویی، ساختمانی، نگهداری و ... خب چند سالی از تأسیسات دانشگاه گذشته بود و نقاط ضعف تأسیسات



دانشگاه خودش را نشان می‌داد، تعداد دانشجو و استفاده از اماکن زیادتر شده بود، مشکلات خودش را نشان می‌داد، نبود یک سیستم آموزشی مدون و قوی خودش را نشان می‌داد، سیستم تبدیل این دبیرستان بزرگ به دانشگاه بزرگ وجود داشت و خواسته‌های بچه‌ها زیادتر شده بود، مسائل سیاسی مملکت هم دگرگون شده بود، آن حالت سال ۴۵ که دانشگاه شروع کرده بود به دانشجو گرفتن، در زمان امین کاملاً تفاوت کرده بود یعنی حرکت‌های سیاسی در دانشگاه منسجم‌تر شده بود، اتفاقاتی که می‌افتاد بیشتر بود، حساسیت خارج از دانشگاه، سازمان امنیت و وزارت‌خانه روی دانشگاه زیادتر شده بود، به قول خودشان آن‌ها فکر می‌کردند سرمایه‌گذاری کرده‌اند، دانشگاه آریامهری درست کرده‌اند و تولیدش با شاه است، حالا این‌جا دارد کم‌کم مرکز مبارزه می‌شود، مبارزات شدیدتر و علنی‌تر شده بود؛ همه این‌ها دست به دست هم می‌داد که بار مسؤلیت امین را بیشتر بکند. یکی دوبار خودم شاهد بودم که امین تا حد فدا کردن خودش از مسند کار و غیره در مقابل مسؤولین ساواک و نیروهای امنیتی در دانشگاه ایستاد که حتی در مورد چند تا از اساتید و گرفتن دانشجویان مسأله پیش آمده بود و در مورد دخالت نیروهای نظامی در دانشگاه واقعاً در برابر این‌ها ایستاد و در آن موقعیت مملکت به نظر من کار ساده‌ای نبود برای این که حرمت دانشگاه را حفظ کند. پایه ایجاد شورای دانشگاه و سیستم‌های آموزشی تماماً از زمان ایشان گذاشته شد و خیلی خوب جلو می‌رفت، اخلاقاً هم خودش طوری بود که واقعاً اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد نمی‌گذاشت که آن فرد ناراحت برود، برخورد ایشان خیلی معقول بود. خودم چندین بار دیدم برای یکی از کارمندان دانشگاه موردی پیش آمده بود، با عصبانیت رفته بود برخورد کرده بود و فکر می‌کردیم چون کارمند است حتماً بیرونش می‌کنند ولی بعداً معلوم شد که نه، دکتر امین وقتی عصبانیت این تمام شده بود او را خواسته بود، گفته بود مشکل چیست و رسیدگی کرده بود. در مدیریت موقعی که احساس می‌کرد مسؤولین و کسانی که دارند کار انجام می‌دهند درست انجام می‌دهند واقعاً حمایتشان می‌کرد، لذا زمان دکتر امین دانشگاه یک شکل و شمایل دیگری گرفت. مرحوم دکتر امین شروع به سازمان‌دهی سیستم آموزشی و اداری دانشگاه کرد، تشکیلاتی درست کرد، معاونت‌های مالی و اداری و ... را ایجاد کرد و از نظر کارهای آموزشی عده‌ای را مأمور کرد که مسائل علمی دانشگاه منطبق با استانداردها بشود.

### ● در مورد منابع مالی دانشگاه اگر ممکن است توضیح دهید.

منابع مالی دانشگاه در سال‌های اول اکثراً از طریق کمک‌های نهادهای بود و خیرین خیلی مؤثر نبودند؛ ولی نهادهایی مثل شرکت نفت یک مقداری از هزینه‌های عمرانی دانشگاه را تأمین می‌کردند، هزینه‌های جاری هم که در اواخر دوره‌ی دکتر مجتهدی وارد سیستم مالی مملکت شده بود.



## ● یعنی مستقیم کمک وزارت علوم بود؟

بله. آن موقع که هنوز وزارت علوم نبود، وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود که آموزش و پرورش و آموزش عالی ادغام بودند و بعد هم بودجه‌های جاری و غیره را جزء بودجه‌ها گذاشته بودند. ولی اصولاً سیستم استخدامی دانشگاه را از زمان دکتر مجتهدی با یک سیستم جداگانه‌ای در نظر گرفته بودند که با اصول کارمندی مملکت تطابق نداشت. علتش این بود که حقوق اساتید این‌جا از سایر دانشگاه‌ها خیلی بیشتر بود و روی این قضایا بود که باید از منابع دیگر غیردولتی کمک می‌شد. سیستم استخدامی دانشگاه هم تقریباً الگو گرفته از شرکت نفت بود، تقریباً که نه، تحقیقاً و آن هم این بود که بازنشستگی به معنای امروزی وجود نداشت. هر کارمند یا هر استادی که بود هفت درصد حقوقش را دانشگاه برمی‌داشت، پانزده درصد هم روی آن می‌گذاشت و در ماه حدود بیست و دو درصد حقوق افراد در یک صندوقی به نام صندوق پس‌انداز کارکنان وارد می‌شد که این می‌ماند و با آن تقریباً کار هم می‌کردند، مثلاً سهام خریده بودند و یک مقرراتی بود، یک ضریبی داشت که مثلاً اگر کسی بعد از دو سال برود چه مقدار می‌گیرد. تا هفت سال به مرور بود، ولی بعد از هفت سال اگر می‌خواست از دانشگاه خارج شود، صددرصد اندوخته‌اش در صندوق را به او می‌دادند، لذا سیستم مالی و اداری این‌جا مقداری با دانشگاه‌های دیگر متفاوت بود. دانشگاه‌های دیگر مثل تهران و غیره بر اساس سیستم اداری و استخدامی کشوری بودند که بعدها این صندوق، حتی بعد انقلاب باعث مشکل بسیاری برای کارکنان، دانشگاه و مملکت شده بود که این پول حجیم را چه کار کنند؛ باید به آدم‌ها بدهند یا جزء ذخایر پس‌اندازی‌شان به حساب آید، یا این که جزء ذخایر بازنشستگی به حساب آید یا ...

## ● آخر، چی شد؟

مجبور شدند یک مقدار از صندوق را به عنوان کسور بازنشستگی افراد به سازمان بازنشستگی بدهند.

## ● سوابق کارکنان را منتقل کردند به ...؟

بله، البته شاید باز هم هنوز ادامه دارد، چون در صندوق پول زیادی بود و در آن موقع فرض کنید یک آدمی اگر سی سال خدمت می‌کرد و می‌خواست بیرون برود با اشل حقوقی آن زمان چیزی حدود ۱۰۰ میلیون، ۸۰-۷۰ میلیون تومان پول دستش بود که با شرایط آن موقع شما یک خانه خوب را با یک میلیون یا کمتر می‌توانستید بخرید. چون من خودم هم همین بالای دانشگاه (به علت علاقه‌ام به دانشگاه) با آقای جباری رفتم و خانه‌ای خریدیم، ۳۳۰ متر بود در دو طبقه و ۳۵ هزار تومان بود. در هر صورت آن سیستم مربوط به سیستم‌های انگلیسی بود که در شرکت نفت رایج بود و تا زمان انقلاب



ادامه یافت؛ بعداً مجبور شدند همه‌ی سیستم‌ها را هماهنگ کنند. لذا زمان آقای دکتر امین، ایشان تمام هم و غمشان را روی سازمان‌دهی دانشگاه گذاشت و خوشبختانه در این کار موفق بود. آدم مدیر و مدبر و از یک خانواده اصیل بود و ارتباط نزدیک و فامیلی با مرحوم حاجیه خانم امین داشت.

### ● عمه ایشان بود؟

بله، ایشان از بزرگان دین هستند و حتی به یاد دارم چون بچه‌ها مکان نماز خواندن نداشتند به ما فشار آوردند که اگر ما برویم جنبه‌ی سیاسی می‌گیرد، شما بروید و ما را جلو انداختند. ما با مرحوم امین برای نمازخانه صحبت کردیم، اول مخالفت می‌کرد که شاید مشکلاتی ایجاد شود، با جوی که بود و با وضع سیاسی دانشگاه که نیروهای مذهبی در دانشگاه نیرو و قوت داشتند، وحشت داشتند که نمازخانه‌ای تأسیس شود. اما من به ایشان گفتم: آقای دکتر امین، ... که البته من در گفتن جمله‌ام یک اشتباهی کردم که تقریباً یک جنبه‌ی توهین‌آمیزی پیدا کرد و بعد یک دفعه خودم متوجه شدم شوخی‌ای که می‌خواستم بکنم درست نبوده است، عذرخواهی کردم و به قدری این مرد بزرگوار بود که سریع به روی خودش هم نیاورد. جمله‌اش این بود که می‌خواستم بگویم: ما از شما که از خانواده‌ای این چنین هستید خیلی توقع داریم؛ من یک دفعه گفتم: آقای دکتر، ما که آمدیم با شما صحبت بکنیم فکر کردیم شما خیلی مردید! من خودم یک باره جا خوردم که دیگر عذرخواهی کردم. گفتم یعنی چون شما از یک خانواده‌ی اهل علم هستید، از این که در دانشگاه مسجدی به وجود آید باید حمایت کنید و همین حقیقت باعث شد که بلافاصله دستور داد در همین ساختمان مجتهدی که ابن‌سینا شد، در طبقه‌ی سوم اتاقی بود به اسم رسم فنی؛ این که اتاق بزرگی بود را در اختیار بچه‌ها برای نمازخانه گذاشتند، کنار آن هم دستشویی و توالت بود. ما هم با کمک مرحوم پدرخانم و یک عده‌ای از بازاری‌ها مقداری دمپایی، زیرجامه، کتاب و بعداً عبا هم گرفتیم که آن‌جا اویزان باشد که وقتی بچه‌ها می‌خواهند وضو بگیرند اتوی شلوارشان خراب نشود. در زمان دکتر امین پایه‌ی این کارها گذاشته شد و حتی در کارها و جنبه‌های فرهنگی، ایشان با کارهای مذهبی مخالفتی نمی‌کرد. من به خاطر دارم که بچه‌ها آمدند و با هم رفتیم با ایشان صحبت کردیم و موافقت ایشان را گرفتیم که مرحوم دکتر شریعتی این‌جا برای سخنرانی بیاید. شما اگر از خیابان شادمان و پیسی کولای قدیم به این طرف می‌آمدید دیگر مسکونی نبود و یک روز عصر که مرحوم دکتر شریعتی را دعوت کرده بودیم، ساواک نگذاشته بود که ایشان از مشهد بیایند و این شد که خیلی دیر آمدند ولی همین سالنی که الان سالن ورزش است کاملاً پر از مستمعین بود.



## علی مقدسیان

### ● سالش را به یاد دارید؟



دکتر امین در کنار استخر اولیه دانشگاه ●

نه، دقیقاً نمی‌دانم، البته در نوشته‌هایم اگر نگاه کنم تاریخ آن هست. مرحوم دکتر شریعتی که آمد خود دکتر امین هم نشست. من به یاد دارم آن شب تا تقریباً ۱۱ شب طول کشید. بچه‌ها نگران شده بودند، چون یک عده از خواهران بودند، یک عده وسیله نداشتند و این‌ها باید از این‌جا تا دم خیابان آذربایجان پیاده می‌رفتند، از آن‌جا مثلاً اتوبوس یا وسیله‌ای بود

که بروند. مدام به من می‌گفتند که به مرحوم شریعتی یادداشتی بدهید که دیروقت است، گفتم من این کار را نمی‌کنم چون یکی دوبار در حسینیه‌ی ارشاد دیده بودم به ایشان یادداشت می‌دهند و ایشان جواب سر بالا می‌دهد تا این که یکی از عزیزان نوشتند که دیر است و این‌جا از شهر دور است و ... من به خوبی به یاد دارم که مرحوم دکتر شریعتی این جمله را تکرار کرد. البته مطالب آن شب بعداً به صورت جزوه درآمد: "از کجا آغاز کنیم" مطلع سخنرانی ایشان در این‌جا بود. بعد ایشان گفتند: شما که دیدید من دیر آمدم، معلوم نیست از این‌جا که بروم به مشهد برسم یا دوباره بگذارند که بیایم! لذا من این مطلب را که شروع کرده‌ام باید از فرصت استفاده کنم و تمام کنم. مطالب گفتمی زیاد دارم و معلوم نیست چقدر عمر کنم! این است که باید وقتی فرصت پیدا می‌کنم مطلب را تمام کنم و اگر می‌خواهید مکت می‌کنم، کسانی که می‌خواهند بروند، بروند و خوشبختانه در آن شب جریان شب عاشورا تکرار نشد که عده‌ای بروند، همه و خود دکتر امین هم تا آخر نشستند. منظورم از گفتن این جریان این است که دکتر امین به کار فرهنگی و همین‌طور به کارهای اجتماعی و ورزشی بها می‌داد.

### ● می‌خواستیم نگاهی به فعالیت‌های ورزشی داشته باشیم از آن موقع تا کنون، از نظر بچه‌هایی که در

#### عرصه ورزشی می‌درخشیدند یا فعالیت‌هایی که دانشگاه می‌کرد. به هر حال آن دوره چگونه بود؟

بینید، ورزش این‌جا پایه‌اش بر یک اساسی گذاشته شد که اگر شما الان نگاه کنید می‌بینید که شاید تنها بخشی در مملکت باشد که آدم‌هایی که در سال ۴۵ استخدام شده‌اند و در قید حیات هستند به نحوی با دانشگاه ارتباط دارند. چون من در بحثی که اول درباره‌ی ایجاد این دانشگاه عرض کردم، گفتم اصل ایجاد این دانشگاه پایه‌اش روی عشق گذاشته شده بود؛ این‌جا ورزش شروع‌اش مثل بقیه کارها با عشق بود. یعنی افرادی را که خود من شناخت داشتم که سالم هستند و به درد



## علی مقدسیان

محیط‌های آموزشی می‌خورند از گوشه و کنار تهران جمع کردم اول به صورت پاره‌وقت آوردیم‌شان، که از پیشکسوت‌ها آقای جباری هنوز هم خدا را شکر تشریف دارند و زحمت می‌کشند. مثلاً آقای جباری در وزارت راه بود، من رفتم خواهش و تمنا کردم و به صورت پاره‌وقت ایشان را به این‌جا آوردم و با مرحوم جمال قائم‌مقامی و آقای امیر آقا حسینی، این‌ها را که می‌دانستیم انسان‌های با شخصیتی هستند آوردیم و خیلی جالب است، با این‌که امکانات نبود و با آن داستانی که برایتان تعریف کردم موفق هم بودیم. آقای جباری مثلاً والیبالی را شروع کرد و طوری شد که وقتی مهرماه سال ۴۵ این‌جا شروع شد، در فروردین ماه ۱۳۴۶ با یک تیم کامل در مسابقات دانشگاه‌ها که همه ساله در یک دانشگاه برگزار می‌شد، ما در دانشگاه مشهد در چند رشته شرکت کردیم. فوتبال، والیبالی، دومیدانی، پینگ‌پنگ و ... رفتیم در چند رشته و یک عکس یادگاری هم داریم؛ اولین عکس دسته‌جمعی ورزشی است که در آن یک نفر غایب است که بعداً به رحمت خدا رفت، آقای مرتضی نائی بود که در دانشکده‌ی متالورژی بود و به رحمت خدا رفت. عکس کامل است، غیر از ایشان، بچه‌ها و مربی‌ها همه هستند. زمان آقای دکتر امین می‌توانم بگویم که اوج کارهای ورزشی‌مان بود، چون به کمک آقای دکتر امین این سالن ورزش را که قبلاً سالن امتحانات بود تبدیل به سالن ورزش کرده بودیم. زمین بالا را هم گرفته بودیم یک استادیوم ورزشی درست کرده بودیم و بچه‌ها تقریباً در سه، چهار سال دکتر امین در اوج قهرمانی بودند و ما همان زمان ورزشکارهایی در حد ملی تحویل داده بودیم، مثلاً آقای سعید شریعتمداری، شاید اولین کسی بود که از تیم فوتبال دانشگاه ما به تیم ملی رفت که بعداً ورزشکارهایی مثل آقای بهروز صحابه، در حد باشگاه‌ها و تیم ملی رفتند. تیم‌هایمان همیشه در حد تیم‌های خوب دانشگاه‌ها بود برای این‌که واقعاً با علاقه کار می‌شد. این‌جا به علت آن‌که کنکورشان مشکل بود، بچه‌های ورزشی تاپی از بیرون وارد نمی‌شدند ولی واقعاً آن‌ها را می‌ساختیم و حتی این کار ادامه پیدا کرد. شما فرض کنید بهترین فوتبالیست ما، آقای دایی را مثلاً مثال بزنید، آقای دایی موقعی که آمد دانشگاه، یک فوتبالیست بسیار معمولی در حد بازیکن مدرسه‌ی اردبیل بود، در دانشگاه پرورش یافت و دقیقاً در سال آخر دانشگاه بود که جزء تیم‌های باشگاهی رفت و ادامه یافت. یعنی واقعاً مربی‌های ما در این‌جا می‌ساختند. فرض کنید ورزش ژیمناستیک که یک ورزش پایه‌ای است و نمی‌شود در دانشگاه شروع کرد ولی ما از دانشگاه شروع کردیم و به مقام دوم، سوم دانشگاهی هم رسیدیم و ما حتی به خاطر استخری که داشتیم قهرمان‌های ملی شنا هم تحویل دادیم مثلاً آقای سید جواد گرامی و آقای جواد متقی کسانی بودند که عضو تیم ملی هم شدند. خیلی خوب بود یعنی واقعاً دانشگاه هم در حد خودش حمایت‌مان می‌کرد.

### ● آقای مهندس، آن زمان متولی کارهای هنری، اردویی و فوق برنامه چه کسی بود؟

این‌جا یک مسؤول فرهنگی در آموزش داشت که زیر نظر آقای مهدویان کار می‌کرد. اول تا سه سال، مسائل هنری با



## علی مقدسیان

خود تربیت‌بدنی بود، یعنی آقای جعفر گل‌بابایی (خدا رحمتشان کند) که از مسؤولین دبیرستان البرز بودند، این‌جا به صورت پاره‌وقت با ما همکاری می‌کردند و معمولاً کارهای هنری را از کانال ایشان انجام می‌دادیم. اولین اردوی فرهنگی و هنری که تابستان ۴۶ در رامسر تشکیل شد، ایشان شرکت کرده بودند (فروردین ۴۶ مسابقات ورزشی بود)؛ تابستان ۴۶ اردوی فرهنگی هنری در رامسر برگزار شد که سرپرست آن آقای گل‌بابایی بود.

### ● وزارت‌خانه متولی این برنامه بود؟

بله، چون عرض کردم...

### ● در مدارس سازمان پیشاهنگی این اردوها را برگزار می‌کرد؟

نه، سازمان پیشاهنگی یک سازمان مجزا بود. این را خود تربیت‌بدنی وزارت فرهنگ و آموزش عالی انجام می‌داد. چون یک شورای عالی برای دانشگاه‌ها درست کردند که در شورای عالی، رؤسای تربیت‌بدنی دانشگاه‌ها و رؤسای شوراهای ورزشی بودند؛ دانشگاه دو مقام رسیدگی به این کار داشت: یکی رئیس شورا بود که یا باید رئیس دانشگاه باشد یا نماینده تام‌الاختیارش که این رئیس شورای ورزش می‌شد و یک نفر هم مدیر کل تربیت‌بدنی که البته آن موقع تربیت‌بدنی ما اداره کل نبود، اداره تربیت‌بدنی بود. آن وقت آن‌جا مجامعی تشکیل می‌شد که تقسیم می‌کردند مسابقات در کجاها باشد و چگونه باشد. از همان سال اول بچه‌های ما هم در امور هنری و هم ورزشی شرکت کردند که در دوره دوم امور هنری، ما در شطرنج قهرمان اول ایران شدیم که آقایان شیخ خسرو هرنندی، وحدت، شاهرخ زنجانی و سیروس وقایع‌نگاری، این چهار نفر عضو تیم شطرنج بودند که در همان دوره اول که شرکت کردند قهرمان اول ایران شدند. یعنی واقعاً فعالیت هنری و ورزشی در حد بسیار بسیار خوب در دانشگاه انجام می‌شد، بعضی اوقات به دلایلی کم‌رنگ شده ولی همیشه ادامه داشته است، یعنی تیم‌های دانشگاه جزء تیم‌های برجسته‌ی کشور بودند در حالی که اصلاً تربیت‌معلم با گرایش تربیت‌بدنی بود و این قدر برجسته نبود.

### ● آقای مهندس دانشگاه چقدر انگیزه داشت که برای امور ورزشی و هنری هزینه کند؟

حقیقتش این است که باید بگویم دانشگاه ما متأسفانه مدیریت‌هایش و سیستم آموزشی‌اش آن طوری نبودند که از ورزش حمایت کنند.





## ● حتی آقای امین؟

بله، علت داشت؛ علت هم این بود که مسایلی که مطرح می‌شد، باید می‌رفت در شورای دانشگاه و متأسفانه ما در شورای دانشگاه اساتیدی داشتیم که از جوانان و نخبگان درس‌خوان جامعه بودند و آن موقع هم فرهنگ جامعه ما طوری بود که کسی که می‌خواست دنبال ورزش برود نمی‌تواند درس‌خوان شود و ورزش را مانع ترقی علمی می‌دانستند!



● تیم ژیمناستیک در مسابقات دانشگاه

حتی در همین قضیه زمانی که می‌خواستیم واحد ورزش را اجباری کنیم، در شورای دانشگاه برخوردی برای ما ایجاد شد. با یکی از آقایان اساتید که الآن اجازه بدهید اسمشان را نیاورم (آن موقع از اساتید دانشکده‌ی فیزیک بود که الآن ایران تشریف ندارند و از پروفیسورهای سطح بالای فیزیک جهان هم هستند) زمانی که ما موضوع را مطرح کردیم ایشان یک جمله‌ای گفت و به من برخورد و آن این بود که:

آقا، شما می‌خواهید که «جیم‌لاستیک» را بیاورید قاطی درس‌هایی مثل فیزیک، مکانیک و ... بکنید و یک نمره بدهید! من خیلی ناراحت شدم که البته یادش بخیر آقای دکتر گریگوریان استاد دانشکده سازه که خیلی علاقه‌مند به ورزش بود آن‌جا بود. من گفتم: معذرت می‌خواهم، اصولاً در کشور ما کسانی که کار بلد نیستند را می‌گذارند سر یک کاری، که این جمله و این قضیه زمان دکتر نصر بود که گفتم، بعداً دکتر نصر گالایه کرد که از این جمله منظورت من بودم، نه خودت. گفتم من نه ورزشی‌ام، نه ورزشکارم، نه علم ورزش دارم، نه درس ورزش خوانده‌ام، به من گفتند رئیس تربیت‌بدنی باش، اما آقای دکتر علت این که من می‌خواهم درس ورزش برای بچه‌ها بگذارم حداقل آن این است که یک پروفیسور مملکت ما که در اروپا و آمریکا تحصیل کرده «ژیمناستیک» را نگوید «جیم‌لاستیک»؛ حداقل این حسن را دارد که با الفاظ ورزشی آشنا می‌شوند؛ شما که در خارج درس خوانده‌اید دیده‌اید هر کجا کتابخانه هست، مقداری آن طرف‌تر زمین ورزشی هم هست که وسایل تفریح برای بچه‌هاست که حرکت کنند. در آن جلسه آقای گریگوریان هم از ما دفاع کرد و گفت: آقا شما چه می‌گویید؟ ایشان که می‌گویند من از ورزش سر در نمی‌آورم، چند وقت پیش در مسکو در مسابقات جهانی عضو ژولی کمیته فنی جهانی بوده است. ما از جلسه که بیرون آمدیم آقای دکتر نصر گفت: تو یک تیکه به ما هم زدی، یعنی چون ما صنعتی نیستیم و در دانشگاه شما آمده‌ایم خواسته‌ای چیزی بگویی و منظورت این بود. گفتم به خدا آن قدر عقلم نمی‌رسد که در حرف‌هایم به کسی تیکه بیندازم. منظورم این بود که چون مشکل این بود، ما همیشه از نظر مالی در مضیقه



## علی مقدسیان

بودیم. اما حقیقت را بگوییم، من هیچ زمانی درمانده نشدم چون با سماجت پیش می‌رفتم و بالاخره بودجه می‌گرفتم، یعنی واقعاً دانشگاه را در برابر عمل انجام شده می‌گذاشتم؛ مثلاً وقتی می‌دیدم مسابقه‌ای هست، اول فکر نمی‌کردم که پولش را به من بدهند، لباس‌هایش را سفارش می‌دادم، می‌گرفتم و می‌آوردم؛ یارو فاکتورها را می‌داد که شما این قدر بدهکارید، بعد نامه می‌فرستادم امور مالی که آقا این‌ها مانده است. ولی خوب حقیقت این بود که زمان دکتر امین برای تربیت‌بدنی هم بودجه پیش‌بینی می‌کردند، از آن به بعد در بودجه‌بندی دانشگاه تربیت‌بدنی جایگاه خود را پیدا کرد، ولی ما الحمدالله نمی‌ماندیم و برنامه‌هایمان را اجرا می‌کردیم.

### ● پس آن موقع برای اردوها و بازدیدها چه کسی پیشنهاد و پیگیری می‌کرد؟ بیشتر دانشکده‌ها می‌گذاشتند یا دانشگاه؟

بازدیدهای علمی با دانشکده‌ها بود و مقررات خاص خود را داشت. چون در آن موقع، مدتی دانشگاه ما کار بسیار زیبایی کرده بود و آن این بود که یک ترم عده‌ای دانشجو را با یک استاد، در یک واحد صنعتی می‌فرستاد تا کار کنند، مثلاً من یادم است که یک عده از متالورژی به ذوب آهن اصفهان رفتند، این جداگانه بود. بازدیدهای کوتاه مدت علمی را معمولاً دانشکده‌ها با اساتید خودشان می‌رفتند ولی اردوهای تفریحی، ورزشی، فرهنگی و ... اکثراً مدیرانش از تربیت‌بدنی بودند، یعنی در تربیت‌بدنی برای اردوها حمایت می‌شدند؛ آن هم به خاطر این که می‌گفتند شما تجربه اردواری و تجربه‌ی بردن بچه‌ها به مسافرت را داشته‌اید، دانشگاه این را معمولاً از بخش‌هایی که در تربیت‌بدنی بود انجام می‌داد.

### ● می‌خواستیم از تغییراتی که در دانشکده‌ها ایجاد می‌شد بگویید. سیستم اداری را تا حدی فرمودید.

دانشکده‌ها اولین جایی شاید در ایران بود که انتخابات رئیس دانشکده در خود دانشکده بود. البته قبلاً دانشگاه تهران هم همین طور بود؛ چون خودم دانشجوی دانشگاه تهران بودم دقیقاً به یاد دارم انتخابات در دانشکده‌ها بود، تا زمان آقای دکتر صالح که رئیس دانشگاه تهران شد، دیگر از آن سال انتصابی شد. ولی دانشگاه ما این طور نبود، خوشبختانه این مسأله در داخل دانشکده‌ها خیلی خوب بود. واقعاً اساتید دوره‌های اول ما اساتید بسیار بسیار برجسته‌ای بودند که با علاقه‌ای که به این کار داشتند وقت می‌گذاشتند و کار می‌کردند. باور کنید بارها و بارها شاید به خاطر کاری که ممکن بود مسابقه باشد یا غیره، وقتی از دانشگاه دیروقت می‌خواستیم بیرون برویم می‌دیدم برق اتاق اساتید دانشکده‌ها روشن است و در دانشگاه بودند. یعنی معنای تمام وقت را تا زمان آقای امین و تا حدی در زمان آقای نصر دیدیم، ولی بعد دیگر کم‌کم این قضیه‌ی تمام وقتی شل شد. این بود که دانشگاه از نظر سیستم آموزشی بسیار بسیار قوی بود و هر آن چه ما الآن داریم و به آن



افتخار می‌کنیم واقعاً مال آن سال‌هاست. شما الآن در مملکت جایی را ندارید که از فارغ‌التحصیلان شریف آن‌جا نباشند، واقعاً چنین جایی را نمی‌توان یافت. در هر موقعیتی، موقعیت‌های سیاسی، صنعتی، ورزشی، مدیریتی، فرهنگی و ... این بود که چون بچه‌ها در دانشگاه ساخته می‌شدند موقعی که بیرون می‌رفتند باعث می‌شد این احترام برای دانشگاه ما به وجود آید، چه در جامعه علمی داخل و چه خارج. این بود که زمان دکتر امین تقریباً می‌توانم بگویم که یکی از دوره‌های بسیار بسیار خوب دانشگاه بود.

## ● تغییر مدیریت از آقای امین به آقای نصر، علتش چه بود؟

شاید دو علت داشت، یکی این که اولاً کم‌کم نهضت‌های سیاسی خیلی قوت گرفته بودند.

## ● آقای امین استعفا داد در واقع؟

نه نمی‌توانیم بگوییم استعفا داد، چون دکتر امین خیلی در مقابل ورود افراد خارجی به دانشگاه مقاومت می‌کرد که مثلاً نظامی‌ها وارد دانشگاه نشوند، احترام اساتید حفظ شود، احترام دانشگاه حفظ شود؛ این بود که یک قضیه، این مقاومت‌هایی بود که می‌کرد. چون احتمالاً ممکن است در بیرون، مثلاً وزارتخانه یا ساواک می‌خواستند این طور نشود. مثلاً فکر می‌کردند اگر گاردی در دانشگاه مستقر کنند شاید جلوی بعضی کارها گرفته شود که بعداً هم دیدیم که گارد هم وارد دانشگاه شد ولی مسائل شدیدتر شد. یکی شاید مقاومت دکتر امین بود که می‌خواستند به یک مقاومت آرام‌تری تبدیل شود و یا واقعاً چون در آن موقع، گفتیم که آقای امین با آن شخصیت صنعتی و علمی، می‌خواست فولاد گازی را سر و سامان دهد و ایشان را به آنجا بردند که آن موقع در بندرعباس بود و قرار بود آن‌جا این کارخانه درست شود. همین فولاد مبارکه که الآن داریم که بالاخره نفهمیدم کی و چرا این به اصفهان منتقل شد! بعد دکتر امین را به آنجا بردند. ایشان هم رفت و پایه‌های کار را گذاشت و طبق روالی که مرسوم است چند استاد مثل دکتر اردبیلی و ... را هم از دانشگاه با خود برای راه‌اندازی آن‌جا برد. لذا این بود که این تغییر رخ داد. ما آن موقع به علت گرفتاری‌های داخل دانشگاه خیلی هم در این قضایا نمی‌توانستیم تفکر داشته باشیم مگر این که بچه‌های سیاسی‌مان این موارد را تعقیب می‌کردند و این موارد را بیشتر آنالیز می‌کردند و بهتر می‌دانند. اگر ان‌شاءالله فرصتی باشد که با فارغ‌التحصیلان آن دوره که بین آن‌ها افراد بسیار شاخصی هم از نظر سیاسی داریم این بحث را مطرح کرد، بهتر می‌شود علت این امر را بررسی کرد؛ ولی تصور من این است که دکتر امین راجع به انتقال به اصفهان هم خیلی راضی نبود ولی مجبور بود این کار را هم انجام دهد، چون یک فشاری آورده بودند که دانشگاه حتماً باید برود.



## ● طرح انتقال در زمان دکتر امین مطرح شد؟

از اوایل آمدن امین و شروع مبارزات سیاسی، کم‌کم آن فکر ایجاد شد و البته در ابتدا هم گفته بودند، حتی از زمان خود دکتر مجتهدی هم زمزمه‌اش بود، مثلاً می‌گفتند که یک دانشگاه تراز اول جهانی ایجاد کنیم. من یک مدت که با دکتر ضرغامی کار می‌کردم یکی دوبار از دهان برخی مسؤولین شنیدم که این‌ها گفته‌اند ما می‌خواهیم یک شهر دانشگاهی با ظرفیت ۵۰ هزار نفر ایجاد کنیم که استاد و دانشجو و کارمند همه در آن شهر و مجموعه زندگی کنند و طرح جامع صنعتی اصفهان را هم اگر شما ببینید، همین چیزها پیش‌بینی شده است. یعنی دقیقاً خانه‌ی اساتید جداگانه طراحی شده، خانه‌ی کارمندان جدا، خدماتی جدا، خوابگاه‌های دانشجویی کاملاً مجهز و جدا، جاهای تحصیلی جدا و طرح هم چون خودم مدت تقریباً هجده ماه در دانشگاه صنعتی اصفهان بودم و هم به بچه‌های فنی کمک می‌کردم و هم در مسائل آموزشی و فرهنگی‌اش بودم، واقعاً اگر آن طرح کاملاً اجرا می‌شد، من که خیلی دانشگاه‌های معتبر دنیا را ندیده‌ام ولی می‌شود گفت طرحش یک طرح دانشگاه عظیمی بود و شاید در دنیا می‌توانست جزء ۱۰ یا ۱۵ دانشگاه بزرگ جهان باشد، چون طرح‌های خیلی بلندنظرانه طراحی شده بود. هم از نظر معماری روی خیلی مسائل توجه شده بود و هم از نظر آسایش و آرامش. الان مثلاً ما که خوابگاه‌های دانشجویان در تهران را دیده بودیم، خوابگاه‌هایی که در اصفهان ساختند فکر می‌کنم همین الان هم جزء بهترین خوابگاه‌های ایران است. چون خوابگاه‌ها طوری طراحی شده بود که هر خوابگاه یک در ورودی داشت، یک طرفش حمام و یک طرفش دستشویی بود، یک تیغه بین آن‌ها بود و دو تا در می‌خورد و هر دانشجویی یک اتاق اختصاصی برای خود داشت، یعنی در یک مجموعه دو نفر فقط در آن زندگی می‌کردند. خیلی خوب طراحی شده بود، در هر طبقه‌ای لابی برای نشستن دانشجویان طراحی شده بود. یعنی با یک معماری بسیار سطح بالایی در نظر گرفته شده بود و این دانشگاه را هم می‌خواستند بزرگترین دانشگاه مملکت باشد، ... خوب حالا یک مسائل خاص خودش را دارد که آن را هم اگر خواستید، چون من حدود ۱۷، ۱۸ ماه اجباراً به اصفهان رفتم و بعد انقلاب شد و شورای دانشگاه خواستند که برگردیم و ما برگشتیم؛ برایتان توضیح می‌دهم.

## ● اولین رئیس آن‌جا آقای ضرغامی بود؟

رئیس اولیه‌اش از زمان دکتر امین که طرح شروع شد خواهناخواه رئیس هر دو پردیس یکی بود؛ ولی به طور جداگانه، دکتر ضرغامی هم تا زمانی که بود رئیس هر دو تا دانشگاه بود. بعد هم که آقای دکتر مهران آمد همین طور بود؛ بعد که انقلاب شد، جدا شد. انقلاب که شد تا مدتی باز رئیس هر دو دانشگاه یکی بود ولی بعد قرار شد آن‌جا دانشگاه صنعتی اصفهان شود و این‌جا هم شریف بماند. این از آن‌جا جدا شد و الا تا آن موقع جدا نبود و نمی‌شود گفت اولین رئیس آن



دکتر ضرغامی بود؛ ولی ضرغامی در ایجاد آن‌جا خیلی مؤثر بود. واقعاً وقت زیادی گذاشت و بیشتر اوقات آن‌جا مستقر بود و طرح هم بسیار عظیم بود.

## ● دکتر نصر تقریباً چه مدتی ریاست کردند؟

از ۵۱ تا ۵۳، ۲ سال بودند که تقریباً می‌شود گفت اوج مبارزات سیاسی دانشگاه‌ها هم در همین سال‌هاست که خیلی شدید شده بود.

## ● ارتباطات دکتر نصر با دربار و اطرافیان فرح چه مقدار بر مدیریت ایشان تأثیر می‌گذاشت؟

من، شخصاً دکتر نصر را آدم دانشمند و مذهبی‌ای می‌دانم. مذهبی به معنای این که نمازخواندنش را دیده بودم؛ چون یکی دوبار که نزدیک ظهر، من را برای کار خواستند و رفته به دفترشان، دیدم سجاده‌ای انداخته و عیایی روی دوش‌اش است و مشغول نمازخواندن است. اولین کسی که پشت اتاقش یک دستشویی درست کرد، ایشان بود و دیده بودم نماز می‌خواند و از نظر مذهبی هم چون قبلاً در دوران نوجوانی‌ام، مرحوم پدرم با ارتباطی که با حوزه داشت، تابستان‌ها بعضی اوقات مرحوم علامه طباطبایی تشریف می‌آوردند در که و در آن موقع مرحوم پدرم با ارتباطاتی که داشتند، بعضی مواقع می‌رفتند خدمت ایشان، من هم یکی دو بار رفته. یک بار را خوب به یاد دارم که رفته و اولین باری بود که هم آقای دکتر نصر را دیدم و هم مرحوم شهید مطهری را و دیدم مثلاً یک عده‌ی زیادی از اساتید از استراسبورگ فرانسه آمده بودند در محضر علامه طباطبایی و دکتر نصر به عنوان مترجم آن‌ها در آن جلسه بود؛ یعنی ایشان مایه‌ی علمی و مذهبی داشت. این که شما فرمودید ارتباط با دربار، برداشت شخصی من این است که (نمی‌دانم درست باشد یا غلط) خود دکتر نصر شاید خیلی مایل به این مسایل نبود؛ ولی متأسفانه خانمش بسیار جاه‌طلب بود و از این کارها خیلی دوست داشت و بیشتر من فکر می‌کنم که به هر حال برای خانمشان خیلی احترام قائل بودند.

## ● خانمش که بود؟ اسم و رسمش را می‌خواهم بدانم.

من نمی‌دانم ولی می‌توانم نشانی بدهم که از یکی از بستگانش، اسم و رسمش را ببرسید. در هر صورت ایشان بیشتر تحت فشار خانم بود که به آن طرف کشیده شد. اول که انجمن فلسفه را ایجاد کردند و ایشان را مسؤول آن‌جا کردند، بعد کم‌کم ایشان رئیس دفتر فرح شد و این قضایا. حالا شاید گاهی آدم آمادگی این کارها را داشته باشد ولی نشان ندهد؛ ولی در ناسیه‌اش نمی‌دیدم که این‌طور باشد. متأسفانه این قضیه اتفاق افتاد و ایشان آن طرف رفت. بعداً هم ایشان خیلی راحت‌تر



## علی مقدسیان

شاید می‌توانست از این قضیه بیرون آید. یکی دو تا اشتباه هم بعداً شد که فکر می‌شد یک مقدار به ایشان وابستگی دارد. ولی من در حال حاضر به علت ارتباطی که با بچه‌های فارغ‌التحصیل خارج از کشور دارم الان شنیدم که ایشان همیشه در دانشگاه‌های آمریکا کنفرانس‌های مذهبی خیلی قوی می‌گذارند و تا آن‌جا که بچه‌ها سخنرانی‌هایشان را روی سایت می‌آورند تا الان نشنیده‌ام که در این کنفرانس‌ها ضد جمهوری اسلامی مطلبی گفته باشد.

### ● آخرین کاری که زمان شاه کرد، تنظیم خاطرات شاه بود؟

خب شاید چون آدم دانشمند و نویسنده‌ی قوی‌ای بود و می‌خواستند از زبان یک دانشمند بنویسند، یک دانشمند درباری شد؛ در تاریخ که نگاه می‌کنیم می‌بینیم خیلی از دانشمندان در کاخ‌های سلطنتی رفتند نفوذ کردند و به صدارت و وزارت رسیدند، ولی الان که چندین صد سال می‌گذرد می‌بینیم خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام‌الملک یا شیخ بهایی که رفتند، تقریباً به عنوان عنصر نفوذی در دربار رفتند که جلوی بعضی جنایت‌ها و تندروی‌ها را بگیرند. حالا ایشان را من نمی‌دانم به چه قصدی وارد دربار شدند؛ در هر صورت متأسفانه این نقطه سیاه ماند ولی به نظر من از ارزش علمی نصر چیزی کم نمی‌کند و الان هم بعضی شاگردان خودمان که در مطبوعات هستند نظریات ایشان را در روزنامه‌هایشان می‌آورند.

### ● مدیری‌شان چطور بود؟

ایشان در دانشگاه ما ممکن است که مدیر خوبی بود، ولی اصولاً جو حاکم بر دانشگاه مدیریت ایشان را به علت عدم تخصص‌شان در کارهای صنعتی نمی‌پذیرفت و آن روز هم که بعد از شورای دانشگاه از من گله کرد گفت: شما منظورت من بودم که گفتم کسی که تخصص ندارد را در جایی می‌گذارند. خیلی در بین اساتید و رؤسای دانشکده‌ها آن جوی که زمان دکتر امین بود در زمان ایشان حاکم نبود و از طرفی چون



● مهندس مقدسیان و دکتر نصر

مسائل سیاسی، روز به روز در دانشگاه حادث می‌شد هیأت علمی دانشگاه مجبور بود موضع‌گیری کند. چون هنگامی که هیأت علمی می‌خواست موضع‌گیری کند نمی‌توانست مسائل سیاسی را پرچم خود قرار دهد، با مسائل صنفی شروع کرد که مثلاً حقوق کم است، مسکن نداریم و ... و اعتصابات اساتید، گردهمایی‌ها، ایجاد کمیته‌ی رفاه و ... تقریباً جنبه‌های



مبارزات سیاسی را در لباس صنفی داشت و این بود که روز به روز حرکت‌های سیاسی بین بچه‌ها شدیدتر می‌شد و در جامعه‌ی اساتید هم کشیده می‌شد منتها با لباس صنفی و حرفه‌ای. ممکن است یکی از علت‌هایش همین بود؛ اگر جای دکتر نصر یک متخصص دیگر علمی صنعتی بود، شاید خیلی شکاف ایجاد نمی‌شد.

## ● سیر تحولات آن دوره چه طور بود؟ از نظر آموزشی و توسعه‌ی فیزیکی چیزی اتفاق افتاد؟

فیزیکی نه. چون هم مبارزات سیاسی به حد اعلا‌ی خود رسیده بود و هم تشکیلات، دستگاه، دربار و ساواک می‌خواستند هرچه زودتر این‌جا را جمع کنند ببرند آن‌جا، که ببینند آن‌جا با آن چه کار می‌کنند. این بود که توسعه‌ی فیزیکی نداشتیم و تقریباً کار اساسی‌ای رخ نداد. ولی از نظر آموزشی چون ایشان رشته‌اش فلسفه بود مقداری روی مسائل علوم انسانی توجه می‌کرد و خیلی استدلال می‌کرد که فقط در چهارچوب صنعت نباید بچه‌ها را پرورش دهیم؛ باید مقداری اخلاق، فلسفه، ادبیات و ... به صورت واحدهای درسی در دانشگاه بیاوریم و همکارشان در این مورد آقای حداد عادل بود که ایشان را هم این‌جا آوردند و شروع کردند مرکزی را برای تعلیمات ایجاد کردند که به صورت واحدهای اختیاری یا بعضاً اجباری این واحدها را رایبه دهند که دانشجویان بگذرانند. تغییری که از نظر آموزشی در دوره‌ی ایشان ملموس بود این موضوع بود.

## ● یک دوره‌ی مدیریت نسبتاً خوبی داشتند، نزدیک سه سال. اگر مسیر حرکت دانشگاه را ببینیم، دانشگاه چگونه این مسیر را طی کرد؟ بیشتر درگیر مسائل داخلی بود یا برنامه‌های توسعه‌ای هم در بخش‌های مختلفش داشت؟

برنامه توسعه که فقط در اصفهان بود، در داخل توسعه‌ای نبود. روند دانشگاه هم روندی که از زمان دکتر مجتهدی شروع و به امین ختم شد، اگر با یک مدیریت قوی‌تری از نظر صنعتی ادامه می‌یافت شاید بازده آن بهتر بود ولی در هر صورت دانشگاه راه خودش را می‌رفت، اساتید به کارشان ادامه می‌دادند، دانشکده‌ها کار خودشان را انجام می‌دادند و به نظر من افتی در کار دیده نمی‌شد، ولی روند توسعه به آن صورت که در حال پیش رفتن بود مقداری کند شد.

## ● در زمینه پذیرش دانشجو در این چندین سال تا برسد به کنکوری که اولین کنکور را دانشگاه برگزار کرد، دانشگاه خودش به طور اختصاصی دانشجو می‌گرفت. در این باره مقداری توضیح می‌دهید؟

کنکور می‌گذاشت، یعنی معمولاً این تنها ارتباط به دانشگاه ما نداشت. اصولاً دانشگاه‌های ایران، هر کدام برای خود کنکور می‌گذاشتند، حتی بعضی دانشکده‌ها. مثلاً دانشگاه تهران کلاً برای خودش نمی‌گرفت، دانشکده‌ی اقتصاد برای خودش



می‌گرفت، هنرهای زیبا برای خودش، فنی برای خودش و این سیستم برای همه بود. سال ۵۷ بود که کنکور سراسری راه افتاد، قبل از آن پذیرش دانشجو به صورت اختصاصی بود.

● از دوره‌های مدیریت دانشگاه صحبت شد تا دوره‌ی آقای دکتر زرغامی، ۲۶ شهریور سالروز شروع نیابت دکتر زرغامی است. توضیحی در مورد ویژگی‌هایی که در آن دوره بود، در واقع دیدگاه‌های آقای دکتر زرغامی، ویژگی‌های ایشان و دیدگاه‌های مدیریتی که دنبال می‌کردند بفرمایید.

همان‌طور که قبلاً در صحبت‌هایم گفتم، دوره‌ی آقای دکتر زرغامی به علت این که رفتن دانشگاه به اصفهان تقریباً قطعی شده بود، لذا ایشان خیلی وقت و کارش را برای تجهیز دانشگاه صنعتی اصفهان گذاشته بود و نیروهای زیادی را در آن‌جا متمرکز کرده بود و ضمناً این‌جا هم کارهایش ادامه پیدا می‌کرد. بعد مسأله‌ای که خود من داشتم این بود که اوضاع نامساعد، یک مقداری به دلیل حرکت‌های دانشجویی که در آن موقع به اوج خودش نزدیک می‌شد، روی کارم در آن موقع که مسؤولیت تربیت‌بدنی را داشتم تأثیر گذاشته بود و حتی فشارهایی خارج از دانشگاه روی ما بود که این منجر شد به این که با آقای دکتر هژبری که مسؤولیت معاونت دانشجویی دانشگاه را داشتند آن موقع حتی ما یک برخوردی با هم کردیم. برای این که ساواک خیلی روی ما فشار می‌آورد که گروه‌های ورزشی به خصوص کوهنوردی را بدانند چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ اسامی آن‌ها را از ما می‌خواست، ما سعی می‌کردیم خیلی مقاومت کنیم و اسامی را ندهیم، می‌گفتیم ما آن‌ها را نمی‌شناسیم و آن‌ها فشار آوردند به آقای دکتر هژبری، آقای دکتر هژبری رفتار مناسبی را در این مورد با ما در پیش نگرفت. حتی یکی از کارهای خیلی جالبی که انجام داده بود این بود که یک ابلاغ صوری درست کرده بود که شما از دانشگاه اخراج هستید. یک روز مرا خواستند و خیلی جدی با من صحبت کردند و بعد که از صحبت‌ها هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، گفت: دانشگاه تصمیم گرفته که شما را اخراج کند و این هم حکم و من گفتم: خیلی ممنون آقا، بخاطر لطفی که در حق من داشتید و نامه را برداشتم و از اتاقش خارج شدم، هر چه اصرار کرد که نامه را از من بگیرد، گفتم: نه، این ابلاغ من است و از اتاق خارج شدم. بعد آمدم از دوستان خداحافظی کردم و رفتم، یک چند روزی نیامدم و حتی جاهایی را هم برای کار در نظر گرفته بودم، مثلاً دانشکده‌ی تربیت‌بدنی آمدند دنبال من و گفتند بیا معاون مالی و اداری آن‌جا بشو. در این قضایا روزی سرکار خانم حسین‌زاده با من تماس گرفتند و گفتند: شما تشریف بیاورید دانشگاه، هم آقای دکتر زرغامی با شما کار دارند و هم ما کار داریم، ایشان گفتند این ابلاغی که به شما داده‌اند قانونی نیست، شما بیایید دانشگاه. خلاصه من برگشتم دانشگاه و گفتند: ببین این نامه اصلاً تاریخ ندارد و ایشان قصدش از نامه این بوده که شما را بترساند و الا دکتر زرغامی گفته که من اگر دستم را زیر ساتول بگذارند، نمی‌گذارم حکم مقدسیان امضا شود، او فردی





## علی مقدسیان

است که این گونه علاقه‌مند دارد کار می‌کند. به هر صورت من دوباره یک ملاقات با دکتر ضرغامی داشتم؛ نامه را هم از من گرفتند و گفتند: شما مشغول شوید ولی من به آقای ضرغامی گفتم: تا زمانی که دکتر هژبری در این جا هستند دیگر دلم به کار نمی‌آید، من باید هم فشار بیرونی را تحمل کنم و هم فشار داخل دانشگاه را و این طوری نمی‌توانم برنامه‌ریزی کنم. لذا این شد که ایشان از من خواستند بروم اصفهان و در پروژه‌ی اصفهان کار کنم، این بود که من به اصفهان رفتم.

### ● پروژه‌ی اصفهان از چه تاریخی شروع شده بود؟

قبل از زمان آقای دکتر نصر اقداماتش انجام شده بود، ولی شروع ساختمان‌سازی تقریباً از زمان آقای دکتر ضرغامی بود. ایشان مشاور گرفته بودند و پیمانکارهایشان را مشخص کرده بودند. در هر صورت من مدتی رفتم اصفهان و در این مدت دکتر ضرغامی خیلی برای دانشگاه اصفهان زحمت کشید، چرا که یک بیابانی را تحویل ایشان داده بودند و از ایشان یک ساختمان و یک دانشگاه بزرگ می‌خواستند. طرح‌ها، طرح‌های بسیار عظیمی در نظر گرفته شده بود و آن طور که گفته می‌شد، می‌خواستند یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های جهان را بسازند و حتی بحث بر سر ساخت یک شهرک دانشگاهی، حدود ۵۰ هزار نفر بود تا خانواده‌های کارمندان، اساتید و دانشجویان همه در یک جا اسکان یابند، لذا در آن‌جا خیلی کار شد. من یک خاطره‌ای دارم، باور کنید که در تمام استان اصفهان درخت پیدا نمی‌شد، کمربند سبزی را برای دور این دانشگاه در نظر گرفته بودند چون آن‌جا بادهای فصلی داشت و این بادها خاک به داخل دانشگاه می‌آوردند و قرار شد بیش از یک میلیون درخت آن‌جا کاشته شود. من تا مدتی در آن‌جا بودم تا نهضت‌های مبارزاتی شدید شد، بعد هم که مسائل انقلاب پیش آمد و قبل از این جریان‌ها زمان آقای شریف‌امامی بود که این‌جا شورای دانشگاه فشار آورد، چون یک عده از اساتید را اخراج کرده بودند، حکم اخراجشان را زده بودند، سال ۵۶ این کارها انجام شده بود؛ ولی سال ۵۷ زمان شریف‌امامی، شورای دانشگاه فشار آورد که کسانی که به هر نحوی از دانشگاه رفته‌اند باید برگردند که از جمله یکی از کسانی که فشار آوردند برای برگشتش، من بودم. البته دانشگاه اصفهان موافقت نمی‌کرد که من برگردم، لذا طوری شده بود که من سه روز در این‌جا و چهار روز در اصفهان بودم که هر دو جا بودم و بعد از انقلاب دوباره به خود دانشگاه برگشتم.

دکتر ضرغامی اصولاً مدیر توانایی بود و خوشبختانه مثل بقیه‌ی مدیران دانشگاه آدم معتقدی بود. حتی خودم شاهد بودم سالی که ایشان ماه مبارک رمضان در اصفهان بود، این تمام یک ماه مبارک را به تهران نیامد و آن‌جا بود تا روزه‌هایش را بگیرد و خیلی دیده می‌شد علاقه‌مند به کارهایش بود ولی با وجود این، ایشان به مسائل مذهبی‌اش خیلی پای‌بند بود. خیلی برای من جای تعجب بود ایشان که در خانواده‌ی یکی از امرای ارتش به دنیا آمده بود و دارای تحصیلات در خارج بود، این گونه مذهبی بود تا یک روزی پدرش برای بازدید به اصفهان آمد و وقتی ایشان وارد شدند و محوطه را دیدند



## علی مقدسیان

و بچه‌ها را دیدند، برگشتند و دکتر ضرغامی را با اسم کوچک صدا زدند و گفتند: مهدی، شما برای این دانشگاه به این عظمت که دارید می‌سازید مسجد در نظر نگرفته‌اید؟ من یک دفعه دیدم که این در خانواده‌اش یک اعتقاداتی باید وجود داشته باشد که مثلاً ایشان این‌طور بودند و دکتر ضرغامی که در مقابل یک سؤال ناخودآگاهی قرار گرفته بود و نمی‌دانست که چه جوابی بدهد، خیلی جالب بود، من در داخل دانشگاه قرار گرفته بودم، در طرف چپ دانشگاه ما یک امام‌زاده بود به نام امام‌زاده محمد و یک کوهی بود در آن‌جا، برگشت و گفت: قرار است ما آن‌جا مسجد درست کنیم که پدرش گفت: وقتی اذان می‌گویند چه کسی می‌خواهد تا آن بالا برود نماز بخواند؟ گفتند مسجد باید وسط دانشگاه باشد که همه راحت بتوانند در آن نماز بخوانند. می‌خواهم بگویم که اعتقادات خوبی داشت و در کارش هم واقعاً آدم علاقه‌مندی بود و پشتکار خوبی داشت، جوان بود و علاقه‌مند، و خیلی برای دانشگاه زحمت کشید. بعد مسائل انقلاب پیش آمد و ما هم به این مسائل علاقه‌مند بودیم، معمولاً از اصفهان در می‌رفتیم و می‌آمدیم این‌جا و در تظاهرات و مسائل دیگر شرکت می‌کردیم. بخاطر دارم روزی را که با استادان و حوزوی‌ها در مسجد دانشگاه تهران تحصن کرده بودیم، آن روز در یازدهم دی ماه ۵۷ ما در مراسم تظاهرات بودیم و بعد از ظهر که من آمدم تلفن زدم به خانواده‌ام، به من اطلاع دادند که پدرم فوت کرده است. حالا مسأله فوت پدر من یک مقدار مشکوک بود چون همان روز ظهرش به اتفاق حاج‌آقا میرسجادی در مسجد اتفاق در خیابان خیام با هم نماز ظهر و عصر را خوانده بودند ولی در تیراندازی و زد و خوردهایی که در خیابان خیام بود گویا بعد از نماز که بیرون آمده بودند یکی دو تا از آقایان مثل حاج‌آقا فتوت که از سردمداران مبارزه بودند آن‌جا خیاطی داشت، ایشان نقل قول می‌کرد که سربازها ضربه‌ای با قنداق تفنگ به پدرم زده بودند و ایشان همان روز بعد از ظهر فوت کردند. من ۲ الی ۳ روز درگیر این موضوع بودم و بعد بلافاصله برگشتم در برنامه و دیگر نرفتم اصفهان تا انقلاب شد و تا بهمن ماه من تهران بودم. دانشگاه هم همه در جریان مبارزات سنگ تمام گذاشته بودند و معمولاً هم جلسات اعضای هیأت علمی که جزو انجمن اسلامی بودند در دانشگاه تشکیل نمی‌شد، توسط آقایان در کانون توحید جایی گرفته شده بود و جلسات اعضای هیأت علمی که جزو انجمن اسلامی بودند در آن‌جا تشکیل می‌شد، بعد دیگر انقلاب شد و ما برگشتیم، باز مدت‌هایی موافقت نمی‌کردند تا این که بالاخره زمان آقای دکتر رنجبر خیلی فشار آوردند که من به دانشگاه شریف برگردم.

● **دانشگاه در دوره‌ی مدیریت آقای دکتر ضرغامی که نسبت به مدیریت‌های سابق طولانی‌تر بود، چه برنامه‌های توسعه‌ای در زمینه‌ی آموزشی و فیزیکی داشت؟**

همان‌طور که گفتم از لحاظ فیزیکی اتفاق خاصی در دانشگاه رخ نداد، بخاطر این که تمام نیرو گذاشته شده بود بر این که دانشگاه منتقل شود به اصفهان و این که اصفهان تکمیل بشود و بخاطر این هیچ کار اساسی انجام نشد. ولی برای مسأله‌ی



آموزشی، این‌ها برای پرورش اساتید دانشگاه و هیأت علمی دانشگاه اصفهان از دانشجویان برجسته‌ی دانشگاه استفاده کردند و این‌ها را بورسیه کردند و فرستادند خارج تا این‌ها در رشته‌های خودشان تحصیل بکنند و برگردند و خوشبختانه تعداد زیادی از این افراد برگشتند و بعضی‌ها جذب دانشگاه اصفهان شدند بعضی‌ها هم نه. بعد از انقلاب اکثراً از دانشگاه اصفهان خودشان را منتقل کردند به جاهای دیگر و یا رفتند، لذا یک کار خوبی که انجام شد این مورد بود. هم باعث تشویق دانشجویان نخبه می‌شد و هم این که یک پیش‌بینی بود برای آینده‌ی آن دانشگاه، این‌ها افراد برجسته‌ای بودند و عموماً هم الآن بعضی‌هایشان که در ایران هستند به صورت استادان برجسته‌ای دارند انجام وظیفه می‌کنند.

## ● در نحوه‌ی برخورد و رفتار آقای دکتر ضرغامی با هیأت علمی، دانشکده‌ها، کارکنان و مدیران چه چیز قابل توجهی وجود داشت؟

دکتر ضرغامی چون از درون دانشگاه رئیس دانشگاه شده بود و از نظر سنی تقریباً می‌شود گفت در میان‌سالی بود و معمولاً هم استادانی که در آن موقع در دانشگاه بودند به جز استادانی که از دوره اول بودند بقیه تقریباً هم سن و سال بودند، لذا یک برخورد عاطفی بین این‌ها وجود داشت، البته نه در بین همه. چون بودند تعدادی از اساتیدی که در آن‌جا بودند و از نظر سیاسی تفکراتشان فرق داشت، البته آن عده‌ای هم که با ایشان از لحاظ سیاسی توافق فکری نداشتند، جزو گروه‌های اسلامی نبودند بلکه جزو گروه‌های دیگری بودند ولی خوب یک اختلاف مختصری بین این عده بود که خب مبارزات از یک طرف بود. ولی گروه‌های اسلامی که خدمتتان عرض کردم خیلی منسجم عمل می‌کردند به خصوص برای جلسات، که دبیر داشتند، جلسه‌ای بود و با بینش کامل جلو می‌رفت، ولی گروه‌های دیگر نه، برخوردهای تند با ایشان داشتند که حتی بعد از انقلاب هم یکی از اساتیدی که با ایشان مخالفت فکری و ایدئولوژی داشت باعث شد که یک روز که ایشان رئیس دانشگاه هم نبود و آمده بود به دانشگاه، اطلاع داد که ایشان آمده‌اند و آقای دکتر ضرغامی را گرفتند.

## ● دوره‌ی مدیریت ایشان با اوج مبارزات سیاسی همراه بود، تأثیر مدیریت ایشان در این دوره چگونه بود؟

شما می‌دانید در آن موقع به علت مسائل سیاسی مملکت، خیلی فشارهایی از خارج به دانشگاه می‌آمد که واقعاً برای هر کسی تحملش مشکل بود و من تعجب می‌کردم که ایشان چگونه می‌تواند مسائل و موج‌های به وجود آمده در داخل دانشگاه و عکس‌العمل‌هایی که از بیرون بود را تحمل بکند؛ هم‌زمان با آن، سازندگی دانشگاه اصفهان هم خیلی مشکل بود. ولی به عقیده‌ی من مدیر توانایی بود، از کسانی است که من همیشه آرزو دارم که واقعاً بشود از وجود ایشان در مملکت



استفاده کرد، چون زمانی که ایشان در مصر بود واقعاً در آنجا منشأ خدمات زیادی شد.

## ● می‌رسیم به بعد از انقلاب و مدیریت آقای دکتر انواری.

اولین کسی که شورای دانشگاه بعد از انقلاب انتخاب کرد، آقای دکتر انواری بود که ایشان مرد بسیار متین و آرامی بودند. ولی خبر در آن جو شروع انقلاب و مسائلی که در داخل دانشگاه داشتیم و گروه‌های متعددی که در داخل دانشگاه اتاق داشتند، تشکیلات داشتند و مبارزات به صور گوناگونی ادامه داشت و دوره‌ی کشمکش به دست‌آوردن قدرت و نفوذ در مدیریت دانشگاه بود، این‌ها دوران خیلی سختی بود و خبر افراد مختلفی نسبت به دیگران به قول خودشان افشاگری می‌کردند. عکس‌هایی درمی‌آوردند و خبر این‌جا دانشگاهی بود که رئیس اصلی آن شاه و رئیس دانشگاه نایب‌التولیه بود؛ مراسمی در زمان شاه به نام مراسم سلام بود. هر روز این‌جا مسائل متعددی داشتیم، مثلاً یک عده باید بیایند، یک عده نیایند، این فرد ساواکی است، این فرد وابسته به دربار است و این وابسته به گروه‌ها می‌باشد، خلاصه زمان سختی بود. در زمان دکتر انواری و دکتر رنجبر کمتر شد ولی متأسفانه این موضوع ادامه داشت. حتی زمانی که آقای عباس انواری هم رئیس دانشگاه شد، بین گروه‌های مذهبی، غیر مذهبی و سیاسی در داخل دانشگاه این کشمکش‌ها ادامه داشت و من خوب به خاطر دارم در زمان آقای دکتر عباس انواری خود من مسؤولیت معاونت مالی و اداری دانشگاه را بر عهده داشتم که بالاخره یک شب ما مجبور شدیم، برویم و اتاق‌هایی که مربوط به گروه‌های دانشجویی بود، همه را خالی کنیم و درس را ببندیم. یک خاطره بدی از دوران بعد از انقلاب و سخنرانی‌های افراد مذهبی و سیاسی در داخل دانشگاه دارم و آن این که یک مناظره‌ای در سالن جابربن حیان بین گروه چپی‌ها و شهید بهشتی بود که متأسفانه خیلی بی‌ادبانه جلسه شروع شد و بد برخورد کردند ولی من خوب یادم هست که بچه‌های انجمن اسلامی می‌خواستند عکس‌العمل نشان بدهند، خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی، بچه‌ها را آرام کرد و خیلی متین و آرام برخورد کرد و آن جلسه برگزار شد. بعد از این جلسه مدیریت دانشگاه سعی می‌کرد هر موقع جلساتی از این نوع می‌خواهد برگزار شود کمی با دقت بیشتری برگزار شود.

## ● در رابطه با انجمن فارغ‌التحصیلان توضیح دهید.

در رابطه با انجمن فارغ‌التحصیلان مجبورم که یک تاریخچه مختصری را خدمت شما عرض کنم. من با بچه‌های داخل و خارج کشور ارتباط داشتم، خبر من چون در دانشگاه از روز اول که آمدم با وجود این که تخصص داشتم که به دانشکده‌ها بروم ولی به علت این که واقعاً علاقه‌مند بودم در جایی باشم که با دانشجویان بتوانم راحت‌تر و صمیمی‌تر باشم این بود که بخاطر مسؤولیتی که در شورای ورزش دانشگاه، تربیت‌بدنی دانشگاه داشتم یک ارتباط معنوی خوبی با بچه‌ها داشتم. لذا



## علی مقدسیان

بعد از این که انقلاب شد به فکر افتادم که ما نیروهای زیادی در جامعه، در داخل و خارج کشور داریم که پتانسیل بالایی دارند و همواره این یاد و خاطره مجتهدی را هم زنده می‌کرد که مجتهدی همیشه به این‌ها متکی بود و با پول‌های بسیار ریز از این بچه‌ها کارهای بزرگ انجام می‌داد. یادم است موقعی که ایشان در دبیرستان البرز بود با رقم‌های ده تومان، بیست تومان و این‌ها یک سالن ورزش ساخت، یک مجتمع چهار طبقه که زیرش کارگاه و ناهارخوری و آزمایشگاه‌ها بود و یک شبانه‌روزی با همین پول‌ها درست کرد. همیشه رسمش بر این بود که بعد از اتمام ساختمان یک تابلو می‌زد و اسمی کسانی که پول می‌دادند را می‌نوشت. موقعی که آدم این را می‌دید واقعاً تعجب می‌کرد، مثلاً آدم‌هایی بودند که، حالا شاید آن موقع ارزش پول هم بالاتر بود، بعضی‌ها هزار تومان داده بودند، بعضی‌ها ده تومان و پنج تومان، اسمی همه را برای ساخت ساختمان می‌نوشت. من از این نوع کار فکر کردم که خب ما با این افراد که در مملکت داریم و پتانسیل زیادی هستند باید استفاده کنیم؛ نوسانات و التهابات اول انقلاب اجازه نمی‌داد که آدم تفکر این‌جوری داشته باشد. یک مقدار که اوضاع آرام‌تر شد و دانشگاه به روال آرام‌تری در آمد، زمان آقای دکتر صالحی بود، من در یک جلسه که چند نفر از اساتید قدیمی دانشگاه در حضورشان بودیم به ایشان پیشنهاد کردم، که شما یک دفتری را در دانشگاه ایجاد بکنید که این دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان باشد و از این‌ها دعوت کنیم به دانشگاه بیایند. چون زمان دکتر انواری من به عنوان قائم‌مقام معاونت مهندسی صنایع دفاع بودم با آقای مهندس ترکان؛ دکتر انواری چند تا خودرو برای دانشگاه می‌خواست، هر چه تلاش کرد نمی‌توانست. ما آن موقع در صنایع دفاع جیب می‌ساختیم، پنج تا جیب به قیمت تمام شده به دانشگاه دادیم، ارتباط تقریباً از آن‌جا شروع شد. یا این که دولت به علت نداشتن نقدینگی ارزی گرفتار بود و ما برخورد کردیم به این که اگر در کتابخانه‌ی ما این Referenceها و مجلات و برنامه‌ها، فطرت بینشان ایجاد شود خب این یک خطر بزرگی برای دانشگاه است؛ لذا از افرادی که در دولت و مراکزی بودند که می‌توانستند کمک کنند مقداری ارز به عنوان هدیه گرفتیم و در اختیار کتابخانه قرار گرفت و شروع به کار کردند. این ارتباط باعث تشویق آقای دکتر صالحی شد، لذا من از چند نفر از افرادی که در کار آیین‌نامه‌نویسی و کارهای حقوقی و از بین بچه‌ها و افراد برجسته بودند دعوت کردم یک جلسه تقریباً ده، یازده نفره برای ایجاد اساسنامه انجمن فارغ‌التحصیلان تشکیل شد. بعد آقایان این کار را کردند، این تقریباً یک هیأت مؤسس بود این آقایان مهندس شافعی، مهندس ترکان، مهندس عطریانفر و مهندس حاج رسولی‌ها و ... بودند؛ حالا من مدارک دارم که اگر خواستید به شما بدهم. در هر صورت این عده یک گروه اولیه بودند که اول آیین‌نامه را درست کردند، از دانشگاه دکتر اعتمادی و دکتر صالحی نیز بودند. برنامه‌ی پیشنهادی من این بود که گفتم، چون اگر ما بخواهیم این به صورت یک انجمن، یک NGO باشد قانوناً با سختگیری‌هایی هم که اول انقلاب برای این مسایل بود ما باید این را به تصویب وزارت کشور کمیسیون ماده ده برسانیم. لذا شما بیایید این را پیشنهاد کنید به صورت یک



## علی‌مقدسیان

دفتر داخلی در دانشگاه به نام دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان باشد. این دیگر هیچ ضمانت حقوقی نمی‌خواهد؛ یک دفتری در دانشگاه می‌تواند زیر نظر رئیس دانشگاه تشکیل شود و ایشان پذیرفت. لذا ما تمام مطالب را مکتوب کردیم، درست است که اساسنامه برای انجمن فارغ‌التحصیلان نوشته شده بود، ولی بلافاصله آقای دکتر گفت خب چکار کنیم، شما که تربیت‌بدنی گرفتارید. گفتم من پیشنهادی دارم، آقای جباری آن موقع مدیر کل تربیت‌بدنی وزارتخانه بودند، هم خودشان خسته شده بودند و هم احتمالاً بی‌علاقه نبودند به دانشگاه برگردند، من گفتم شما آقای جباری را از وزارتخانه بروید بیاورید بگذارید تربیت‌بدنی، من هم این دفتر را زیر نظر شما اداره می‌کنم. ایشان پذیرفتند و ابلاغ تربیت‌بدنی را برای آقای جباری زدند و ابلاغ سرپرست دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را زیر نظر رئیس دانشگاه به نام من زدند، این سال ۷۰ بود. ما دفتری گرفتیم منتها برای این که خیلی مزاحم رئیس دانشگاه نباشیم درخواست کردیم دکتر اعتمادی که معاون آموزشی بودند همکاری کنند، لذا یک دفتر همین جا که الآن آقای ارض‌پیما هستند در ساختمان دانشجویی به ما دادند. ما در مجموعه دکتر اعتمادی رفتیم و کار کردیم و چند ماه بعد بلافاصله یک هیأت مؤسس برای این کار تشکیل دادیم، برای ثبت قانونی انجمن، به نام مبارک حضرت علی (ع)، ۱۱۰ نفر را گفتیم معرفی می‌کنیم که این‌ها به عنوان هیأت مؤسس باشند. ما در انتخاب آن‌ها نهایت کوشش را کردیم که افراد از طیف‌های مختلفی انتخاب شوند نه این که چون مملکت حکومت اسلامی شده صددرصد بچه‌های گروه، اسلامی باشند نه افرادی بودند که خیلی هم شاید اعتقادی به مسایل نظام نداشتند ولی با وجود این ما یک گروه ۱۱۰ نفره را انتخاب کردیم و با این‌ها یک جلسه گذاشتیم.

### ● مبنای انتخاب چه بود؟

شناخت و ارتباط، و کسانی که فکر می‌کردیم دارای ایده هستند در اولویت بودند؛ مبنای این بود، چون نمی‌توانستیم انتخاباتی انجام دهیم و تشکیلاتی هم در دانشگاه‌ها نداشتیم، چند نفر از اساتید دانشگاه بین آن‌ها بودند. البته ناگفته نماند اکثریت هیأت از مدیران شاغل جامعه بودند، ما با یک تیر دو نشان زدیم و افرادی را انتخاب کردیم که بتوانیم از وجودشان بهره ببریم. جلسه ۱۱۰ نفره تشکیل شد و در یک جلسه عمومی این‌ها بنا به پیشنهادی که در هیأت قبلی شده بود یک هیأت اجرایی برای این کار انتخاب کردند. این هیأت مأمور بود که اساسنامه را به تصویب وزارت کشور برساند که این‌ها جنبه حقوقی پیدا کنند. در همین اثنا جلسه رؤسای دانشگاه‌ها در ارومیه تشکیل شد و وزیر وقت دکتر معین بود. دکتر صالحی این کار را به صورت پیشنهاد به جلسه رؤسای دانشگاه‌ها ارایه دادند که ما در دانشگاه چنین دفتری را ایجاد کرده‌ایم و می‌خواهیم ارتباط تنگاتنگی با فارغ‌التحصیلانمان داشته باشیم که این نظر در آن‌جا مورد علاقه رؤسای دانشگاه‌ها و وزیر مربوطه قرار گرفت و به عنوان یکی از بندهای قطعنامه آن کنفرانس اشاره شد و به دانشگاه‌ها برای تأسیس آن توصیه شد.



## علی مقدسیان

تقریباً همان اساسنامه‌ای که ما تنظیم کرده بودیم آقای معین به عنوان بخشنامه به دانشگاه ابلاغ کرد که این دفتر را زیر نظر رئیس دانشگاه تشکیل دهید، بخشنامه وزیر موجود است. تا این زمان دفتر در دانشگاه بود و ما که مسؤولین آن بودیم زیر نظر نماینده رئیس دانشگاه انجام وظیفه می‌کردیم و برای این که به آرامی دایره این کار را وسیع کنیم و بتوانیم از دایره مغز خودمان خارج کنیم، آمدم بارها در مطبوعات مختلف اطلاعیه دادیم که دانشگاه صنعتی شریف در نظر دارد هم چنین کاری بکند و کسانی که مایلند در این انجمن شرکت کنند فرم‌های ضمیمه را پر و ارسال کنند که ما در اولین سالگرد این اقدام چیزی بالای ۲۰۰۰ نفر جواب داشتیم که آدرس و تلفن دادند. ما در این‌جا دنبال تصویب آیین‌نامه در وزارت کشور رفتم و فکر می‌کردیم کار ساده‌ای است، به خصوص که در آن زمان آقای مهندس محمد عطریانفر که عضو هیأت اجرایی ما هم بود معاون سیاسی وزارت کشور بودند، خب ما فکر می‌کردیم با وجود ایشان خیلی زود کارمان انجام می‌شود ولی متأسفانه در کمیسیون ماده ۱۰ و بیج و خم‌های آن‌جا چند سالی کار ما طول کشید ولی ما کارمان را انجام می‌دادیم. مرتب کمیته‌های دانشکده‌ها را فعال کرده بودیم و انتخاباتی در دانشکده‌ها انجام داده بودیم، یعنی کار را از حالت انتصابی محض خارج کردیم و کمیته‌های دانشکده‌ها انتخابی شد و همه شروع به فعالیت، سخنرانی و کمک جمع کردن برای دانشکده‌ها کردند. ما در ضمن این کارها از نیروهای خارج دانشگاه برای رفع نواقص دانشگاه کمک گرفتیم که خوشبختانه آثاری که از آن تاریخ مانده دانشکده مدیریت دانشگاه است که با کمک سازمان گسترش و موافقت‌هایی که مهندس شافعی آن موقع کرده بودند انجام شد البته با پیشنهاد اولیه مهندس ترکان، چون در یک سمینار ایشان این پیشنهاد را دادند که مورد توجه دانشگاه قرار گرفت و خودشان هم اولین بانی کار شدند و دانشکده مدیریت شروع شد. همین طور از زمان دکتر صالحی سنگ بنای پژوهشکده سیستم‌های پیشرفته گذاشته شد که آن هم با شرکت سازمان گسترش و نوسازی بود. پروژه تکمیل ساختمان دانشکده برق هم بود که زمان مهندس ملاکی پیگیری شد. احداث ساختمان خودرو بود که آن هم همان زمان بود و در اثر ارتباطاتی که با مجموعه صنعتی کشور از این طریق گرفته بودیم دانشکده گلابیگان به زیر مجموعه دانشگاه تبدیل شد. کمک‌های معنوی در موقعی که ساختمان مسجد دانشگاه دچار بحران بود، یک کمک‌هایی به صورت نقدی و غیر نقدی برای مسجد گرفته شد. کمک‌هایی به صورت وام بلاعوض برای دانشجویان بی‌بضاعت گرفته شد و پرداخت شد و کارهای کوچک‌تر مثل تجهیز کارگاه‌ها انجام شد که این‌ها هم از اثرات آن دفتر بود. هیأت اجرایی و به خصوص شخص آقای شافعی خیلی دنبال این نبود که الآن در این شرایط که انجمن در یک حالت بلاتکلیفی از نظر مقررات و حقوقی شدن است خیلی دنبال جذب پول و این چیزها به صورت نقدینگی نباشد، ایشان نظرشان این بود که موضعی عمل کنیم، این بود که خب در همان موقع ما سه تا نمایشگاه مرتبط با صنعت در دانشگاه گذاشتیم که این‌ها برای اولین بار در ایران انجام می‌شد. صنایع با هزینه خودشان در دانشگاه نمایشگاه گذاشتند و حتی یک مقداری بیشتر، که هزینه‌های داخلی



## علی‌مقدسیان

اداریش را تأمین می‌کرد، البته آن موقع به فکر درآمدزایی نبودیم به خاطر این که ایشان می‌گفت انجمن ما فعلاً حقوقی نیست فقط به اندازه رفع حاجت پول می‌گرفتیم. در مراسم دخالت می‌کردیم، تقریباً در تمام اعیاد، حتی در انجمن اقدامات معنوی به عمل می‌آمد، پوستر تهیه می‌شد و برای افرادی که آدرس‌هایشان را داشتیم ارسال می‌شد که نمونه‌هایش الآن هست، به مناسبت‌های مختلف گردهمایی می‌گذاشتیم که نمونه‌ای که سنتی باقی مانده گردهمایی فارغ‌التحصیلی استادان سالی یک مرتبه در شهید باهنر است و باز مراسم افطار عمومی برای فارغ‌التحصیلان بود که همه ساله یک بانی پیدا می‌کردیم نه این که کسی پول جمع کند، این‌ها نمونه‌هایی از فعالیت‌های انجمن بود. بعد برای این که سیستم کارآموزی دانشگاه یک سیستم فشلی بود و واقعاً خیلی اقدامات مؤثری نمی‌شد ما از فرصت استفاده کردیم و دفتر کارآموزی را با نظر معاونت آموزشی دانشگاه زیرمجموعه دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان قرار دادیم و با مؤسسات و تشکیلات مختلف قبل از تابستان مکاتبه کردیم، آن‌ها هم از دانشجویان دعوت می‌کردند و سهمیه می‌دادند. سهمیه‌هایی که وزارت علوم می‌داد فوق‌العاده آبکی و بی‌محتوا بود و بچه‌ها یک سری می‌زدند و آخر سال یک کاغذ می‌آوردند که ما رفتیم، ما این را یک سر و سامان دادیم. دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان با آخرین آماري که من داشتم سالیانه ۹۸۰ نفر را به کارآموزی فرستاد که در تابستان ۹۸۰ نفر برای کارآموزی در مراکز صنعتی سطح بالا فرستادیم و با مکاتبات و نظارتی که می‌کردیم این‌ها پس از پایان کارآموزی حتماً باید یک گزارش کارآموزی می‌آوردند که هم به تأیید کارخانه یا مؤسسه رسیده باشد و هم استاد راهنما باید تأیید می‌کرد که این هم تا زمانی که من بودم آرشپوش بود. در هر صورت این‌ها آثاری بود که دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را به صورت یک دفتر فعال و با حساب کتاب معین در آورد. آقای حبیبی از بچه‌های متدین و فهیم که در معاونت پژوهشی بودند بدون چشم‌داشتی به ما کمک می‌کردند و از انجمن هم یک آدم کاردانی مثل آقای حاج رسولیها را گذاشته بودیم خزانه‌دار، که رسیدگی می‌کردند. ما به هر طریقی می‌خواستیم این‌جا را حقوقی کنیم با سنگ‌هایی که وزارت کشور می‌انداخت نمی‌شد. بالاخره یک روزی من به مناسبتی، زمانی که آقای دکتر قاسمزاده در دفتر بازرسی ویژه ریاست‌جمهوری آقای هاشمی بودند به دیدن ایشان رفته بودم و در آن‌جا در حین صحبت جرقه‌ای به سرم خورد که شما که این جایید و می‌دانید که ما می‌خواهیم چه کنیم یک صحبتی با آقای هاشمی بکنید که جایگاه تصویب انجمن‌های دانش‌آموختگان و فرهیختگان، وزارت آموزش عالی است، من فکر می‌کنم این کار باید برود از ستاد انقلاب فرهنگی مجوز بگیرد که با حمایت دکتر قاسمزاده این مسأله را با آقای هاشمی در میان گذاشته بودند. ایشان فرمودند که یک چیزی تهیه کنند و بفرستند که ما با همت دکتر اعتمادی و پیگیری‌های مجدانه ایشان که وقت گذاشتند و زحمت کشیدند توانستیم آیین‌نامه را به ستاد انقلاب فرهنگی بفرستیم. با کمال تأسف در وزارت‌خانه شیطنتهایی در این مورد می‌شد چون این کار از کانال دانشگاه رفته بود و آن زمان هم دکتر صالحی به عنوان معاون آموزشی وزارت‌خانه بود، خلاصه کارهایی می‌شد





## علی‌مقدسیان

که این انجام نشود ولی در هر صورت با فشارها و تماس‌ها تصویب آن در دستور کار ستاد قرار گرفت و در جلسه‌ای که قرار بود این مسأله مطرح شود متأسفانه وزیر و نماینده وزیر یعنی دکتر صالحی در جلسه حضور نداشتند، مأموریت بودند و یکی دیگر از معاونین وزارتخانه شرکت کردند که من اسمشان را نمی‌آورم. موقعی که دستور جلسه برای رسیدگی می‌رسد دکتر ولایتی موضوعی را مطرح می‌کنند که نکند این انجمن سیاسی شود، آقای هاشمی می‌گوید نظر وزارتخانه چیست؟ آن آقای معاون وزیر می‌گوید نه وزارتخانه هم خیلی نظر مساعدی روی کار ندارد فقط یکی از معاونین وزارتخانه به دلایلی تعصب دارد که این کار انجام شود. لذا آقای هاشمی می‌گوید اگر نظر وزارتخانه این است نه. این خارج شدن از دستور برای ما گران تمام شد، این همه فعالیت کرده بودیم، ولی من گفتم دست بر نمی‌دارم. دو مرتبه شروع به نامه‌نگاری کردیم با دفتر آقای هاشمی و طبق مقررات ستاد یک موضوعی که از دستور خارج می‌شود تا پنج شش ماه نمی‌تواند به دستور برگردد ولی با حمایت آقای محسن هاشمی، چون دکتر قاسمزاده برای ادامه تحصیلات رفته بودند کانادا، به هر ترتیبی ما این را به دستور جلسه برگرداندیم و قرار شد نهایتاً در جلسه مورد نظر یک نماینده از انجمن هم شرکت کند که بعد از این جریان دکتر اعتمادی هم در دانشگاه نبود، مهندس شافعی چون وزیر بودند می‌گفتند صحیح نیست من بروم شما برو. بعد از کلی درخواست آقای شافعی در جلسه شرکت کرد و خوشبختانه برای تمام دانشگاه‌ها به تصویب رسید و به وزارتخانه توصیه شد که اساسنامه‌اش را خودش تهیه کند. آن موقع در وزارتخانه یک کمیته‌ای را وزیر مأمور این کار کرد که این‌ها دیدند ساده‌ترین کار این است که با اساسنامه ما بازی کنند و موقع ابلاغ اساسنامه، ۹۸ درصد همان چیزی بود که ما گفتیم، یکی دو درصد برای نظارت‌هایی که باید بکند اضافه کرده بود. لذا ما فرمی را که باید اساسنامه بر اساس این‌نامه‌ای که آن‌ها دادند باشد در هیأت امنای دانشگاه خودمان به تصویب رساندیم که مصوبه‌اش الآن قاب‌شده در انجمن فارغ‌التحصیلان هست و انجمن جنبه حقوقی پیدا کرد. تا این‌جا خوب بود. ولی بعد از انتخابات دوم خرداد زمان آقای خاتمی و جوی که در این رابطه حاصل شد رفته رفته زمزمه‌هایی از دانشکده‌ها و انتخابات دانشکده‌ها به گوش می‌رسید که چرا هیأت‌امنا باید انتصابی باشد و در این رابطه در هیأت‌اجرائی ما این فکر را کرده بودیم و یک برنامه زمان‌بندی شده ایجاد کرده بودیم که در سه دوره یعنی ۶ سال انتخابات هیأت‌امنا هم به طبع انتخابات دانشکده‌ها تغییر کند. این حقیقتش از این بابت بود که بعضی نگران بودیم انجمن از حالت صرف دانشگاهی بودن و کم‌کم به آن خارج شود. با توجه به این که اکثر افراد مدیران صنایع مختلف بودند و جوی که برای سرمایه‌گذاری در مواقع مختلف به وجود آمده بود خب این یک جمعی با پتانسیل فوق‌العاده بالا بود که مثلاً ما همان موقع هم خودمان یک کارهایی کردیم که سرمایه‌هایی را به دانشگاه بکشیم که نمونه‌اش تعاونی چند منظوره است که مولود انجمن است، با تفکر انجمن ایجاد شد. چون خود انجمن حقوقی نیست، برای این که بتواند کار حقوقی بکند تعاونی چند منظوره را با مشارکت دانشگاه و انجمن



## علی‌مقدسیان

فارغ‌التحصیلان ایجاد کرد که آن‌ها کارهایی بکنند که نفعش در جیب دانشگاه برود و این شرکت غیرانتفاعی بود، همه درآمدهایش باید صرف دانشگاه می‌شد. دیدگاه ما دانشگاه و کمک به آن بود، بعد ما این کار را شروع کرده بودیم، حتی سهمیه دانشکده‌ها را هم اعلام کرده بودیم که در هیأت امنای تصویب شده که مثلاً در سال اول این تعداد از دانشکده‌ها باید انتخاب شوند. نکته‌ای است که شاید نباید بگوییم ولی چون اصولاً علاقه‌مندم که در یک دانشگاه با کیفیتی مثل دانشگاه ما باید کارها شفاف و روشن باشد، متأسفانه ما بعد از این که به کمیته‌های دانشکده‌ها اعلام کردیم که این سهمیه را در نظر گرفتیم که این افراد باید بیایند هیأت امنای و این سهمیه هم در سال اول تقریباً ۵۰ درصد هیأت امنای بود، لذا حرکت‌هایی که شایسته دانشگاه نبود در بعضی از دانشکده‌ها به خصوص شروع شد که در آن سال اول انتخابات متأسفانه به جز دو یا سه دانشکده، انتخابات بقیه غیرقانونی بود یعنی یا به حد نصاب معین نرسیده بودند یا اگر هم رسیده بودند به مقرراتی که هیأت امنای اعلام کرده بود توجه نکردند که باید حتماً عضو رسمی انجمن باشند، که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. آن موقع ضوابطی گذاشته بودیم، این ضوابط از ضوابط کنجکاوی در احوال دیگران نبود ولی این بود که عضو رسمی باشد و حداقل اعلام آمادگی کرده باشد. در یکی از جلسات انتخابات دانشکده مکانیک، یک آقای فارغ‌التحصیلی که سال‌ها به دانشگاه نیامده بود به اتفاق یکی از دوستانش به جلسه آمده بود و دوستش ایشان را به عنوان کاندید معرفی کرد، ایشان صحبت کرد، بچه‌ها خوششان آمد و به ایشان رأی دادند و ایشان عضو هیأت منتخبه دانشکده مکانیک شد؛ ایشان از همان شب تا مدت دو سالی که مأموریتشان تمام شد یک بار هم دانشگاه نیامد. متأسفانه این‌جوری شد و بعد یواش یواش شروع شد برای این که ما انتخابات را ببریم و این گروه هیأت امنای را کنار بگذاریم. گروه‌بندی‌هایی در خفی در بیرون دانشگاه جلساتی داشتند، در داخل دانشگاه جلساتی داشتند، هر چه ما نصیحت می‌کردیم که این کارها شکاف می‌اندازد نشد و خب دیگر انتخابات بعدی انجام شد و آن انتخابات هم مصادف شد با رفتن مهندس شافعی به مسکو به عنوان سفیر ایران؛ ایشان از دبیر کلی انجمن استعفا دادند. متأسفانه باز نکته‌ای در این‌جا است که با گفتن آن انجمن زیر سؤال می‌رود، بخشنامه‌ای برای نقل و انتقالات به انجمن داده شده بود که در اختیار انجمن قرار نگرفت و به همان روال قدیم ادامه داد که اخیراً قانوناً در انتخابات اخیر هم برای دوره دوم متأسفانه آن تعداد که باید از هیأت امنای اول خارج می‌شد خارج نشده بود. در این حالت دوم باید اکثریت با منتخبین دانشگاه‌ها انجام می‌شد که نشد، یعنی همان‌هایی که در دوره اول رأی دادند در دوره دوم هم رأی دادند. خب انجمن با آمدن دکتر مشایخی به عنوان دبیر کل فعالیت‌هایی را شروع کرد فعالیت‌هایی بسیار مؤثر مثل به روز کردن اطلاعات، برنامه‌های کارآفرینی، نمایشگاه‌هایی که در دوره‌های قبلی گذاشته شده بود و نشریاتش هم هست آغاز شد و برنامه‌هایی که در دوره قبلی گذاشته شده بود و مدارکش هست کامل‌ترش کردند. من در این‌جا به عنوان آدمی که در این کار خیلی وقت گذاشته بودم طی ده سال یازده سال برنامه، باید بگویم متأسفانه آن طوری که از نظر



## علی مقدسیان

برنامه‌ریزی انجمن جلو رفته، در مورد کمک به دانشگاه خیلی آن‌ها را موفق ندیدم، در صورتی که این‌ها با این کارها خیلی موفق‌تر می‌توانند باشند و امیدوارم صحبت من را به عنوان انتقاد خراب‌کننده ندانند. واقعاً تنها آرزویم موفقیت همه این‌ها و مهم‌تر از همه موفقیت دانشگاه است، الآن هم البته موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند الحمدالله و حالا هم دارند برای چهلمین سال با تمام نیرو کار می‌کنند، ولی الآن انجمن کار خوبی می‌کند روی نیروهای جوان دارد سرمایه‌گذاری می‌کند جوان‌ها را خوب جذب می‌کند این‌ها پتانسیل‌های بالایی هستند و برای آینده دانشگاه خوب است، الآن ظرفیت‌های فوق‌العاده بالایی داریم که این‌ها یک خرده کمتر می‌آیند مسؤولین انجمن باید راهکارهایی پیدا کنند که این‌ها از انجمن جدا نشوند و حضور داشته باشند تا از تجربیات و امکانات ایشان استفاده کنیم. این‌ها خلاصه‌ای بود از چگونگی شکل‌گیری انجمن، البته الآن پیشنهاد دیگری برای دانشگاه دارم که اگر واقعاً می‌خواهد از این پتانسیل صددرصد استفاده کند ادغام دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان با انجمن فارغ‌التحصیلان کار صحیحی نیست.

● **پیشنهاد شما را بعد از فرمایش شما به دکتر سهراب‌پور منتقل کردند. البته ایشان گله‌مند بود از این که در برنامه چهلمین سال توقع داریم انجمن کمک کند چون دانشگاه خیلی دست تنه‌است. انجمن دارد کمک می‌کند ولی در راستای افکار خودش نه در راستای افکار کل دانشگاه. این فرمایش شما را من منتقل کردم که شما باید یک دفتری می‌داشتید که این دفتر قبلاً بوده ...**

همین الآن هم دیر نشده چون اگر واقعاً دفتر به سرعت تشکیل شود دقیقاً می‌تواند در رابطه با کمک به دانشگاه در همین ماه‌های باقیمانده اقدام کند، چون کمک‌گیری کاری آنی است و آن‌هایی که به انجمن کمک می‌کنند آن‌ها به نیت کمک به دانشگاه کمک می‌کنند نه انجمن. انجمن قسمتی از پیکره دانشگاه است ولی چون خواهی نه خواهی موقعی که یک NGO تشکیل می‌شود دارای افکار و علایق خاص خودش است که در زمان‌های مختلف بر اثر فشارهایی که در جامعه وجود دارد تغییر روش می‌دهد این را باید قبول کرد؛ یعنی انجمن فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی دانشگاه تهران را شما اگر مقیاس بگیرید می‌بینید این‌ها چندین سال است این دفتر را که درست کردند تقریباً موجودیت اصلی خودشان را حفظ کردند، چرا؟ برای این که بنیانگذاران همواره در کنار این‌ها آمدند و این‌ها یواش یواش با نیروهای جوان‌تر تقویت شده و آن‌جا را نگه داشتند؛ یک دانشکده است با یک دیدگاه نه ما که ۱۱، ۱۲ دانشکده داریم با دیدگاه‌های مختلف، با کارآوری‌های مختلف. لذا دانشگاه مثل همین انجمن اولیا و مربیان که درست کرده تقریباً باید چیزی باشد که مدیریت اجرایی و برنامه‌ریزی آن و کاری که به نام انجمن فارغ‌التحصیلان نه، ارتباط با فارغ‌التحصیلان می‌خواهد بکند با سیاست‌های دانشگاه هماهنگ باشد نه با سیاست‌های انجمن و این‌ها با هم مغایرت ندارد. دکتر مشایخی از این فرصت



## علی‌مقدسیان

خوب استفاده کرده چون یک آدم برنامه‌ریز است یعنی دفتر را برده به دل انجمن و از طریق انجمن برنامه‌ریزی می‌کند ولی خب این بعضی جاها به ضرر دانشگاه است. من صراحتاً عرض می‌کنم که تجربیات من در این رابطه می‌گوید وجود این دفتر در دانشگاه ضروری است و توسط یکی از کارکنان قدیمی باید اداره شود که بچه‌ها را بشناسد و ارتباط برقرار کند، انجمن باید به عنوان یک موجود حقوقی کار خود را انجام دهد. اگر سیاست انجمن این بود که از دانشگاه حمایت بکند خب می‌کند، اما اگر می‌خواهد کارهای تجاری بکند و درآمدزایی بکند و از درآمدها به دانشگاه کمک کند باز هم شخصیت حقوقی اجازه می‌دهد این کار را انجام دهد، ضمن این که خدای ناکرده اگر موارد منفی به وجود بیاید منتقل به دانشگاه نمی‌شود؛ اگر انجمن کاری مغایر با شئون دانشگاه بکند همه از چشم دانشگاه می‌بینند زیرا می‌گویند رئیس دانشگاه رئیس هیأت امانا است و عده‌ای از اعضای هیأت، استادان این دانشگاه هستند و ... این آیین‌نامه قانوناً باید تغییر کند. به نظر من دانشگاه باید دفتر ارتباط با فارغ‌التحصیلان را زیر نظر رئیس دانشگاه داشته باشد که همواره سیاست‌های دانشگاه از آن کانال به دست فارغ‌التحصیلانش برسد. روزهایی که ما بحث می‌کردیم قرار بود حق عضویت‌ها به حساب دانشگاه بیاید، الآن حق عضویت فارغ‌التحصیلان به انجمن می‌رود و انجمن کارهایی دارد که باید از محل آن‌ها انجام بدهد.

### ● آقای مهندس از فارغ‌التحصیلانی که از اول درگیر نوشتن اساسنامه شدند چه کسانی دلسوزانه در راه‌اندازی انجمن تلاش کردند؟ افراد شاخصی اگر هستند بفرمایید.

از بین کسانی که برای به تصویب رسیدن اساسنامه زحمت کشیدند آقای دکتر اعتمادی و مهندس شافعی شاخص‌ترینند. من به عنوان مسؤول دفتر، مأمور پیگیری بودم و سهمی در این قضیه ندارم، با عشق و علاقه دنبال کار می‌رفتم. از کسانی که در ایجاد ارتباط و حمایت و راهنمایی کردن بودند آقای مهندس عطریانفر بود، ایشان اخلاق نوشتاری و افکار سیاسی داشت، همیشه پیشتاز و واقعاً موثر بود و خیلی کارهای نو به ما نشان می‌داد. کسانی که بی‌ریا و مخلصانه فعالیت داشتند آقای محمود شیرین و حاج رسولی‌ها بودند و صمیمانه و با آرامش دنبال کار بودند. دکتر مشایخی در برنامه‌ریزی‌ها کمک موثر می‌کردند، برنامه‌های سالیانه‌شان مدون و خوب بود، من حتی به عنوان مسؤول دفتر کشش کارهای ایشان را نداشتم و نمی‌توانستم انجام دهم. عده‌ای در جذب و تشویق نیروها موثر بودند مثل مهندس منزوی که فوق‌العاده کمک می‌کرد. برخی هم ما را از لحاظ مالی فوق‌العاده حمایت کردند مثل مهندس ترکان. عده‌ای در صنایع یا موقعیت‌های دیگری بودند که دیده نمی‌شدند، الآن روشن‌تر شده‌اند و افرادی بودند که همواره ما را در مراسم تجلیل از نخبگان، کمک به دانشجویان ممتاز، وام‌های بی‌سر و صدا و کمک به افراد بی‌بضاعت کمک می‌کردند، شاخص‌ترین آن‌ها آقایان مهندس نقیب، مهندس مفیدی، دکتر حجت، مهندس خاموشی، حسن معتمدوزیری و احسان خاتمی بودند، من هیچ‌گاه



## علی مقدسیان

محبت‌های بی‌شائبه آن‌ها را فراموش نمی‌کنم، همواره می‌خواستند اسمشان گفته نشود و در تاریکی باشند. بعضی اسامی را به علت کهولت سن و مریضی فراموش کرده‌ام. بعضی افراد خارج از کشور صمیمانه ما را حمایت کردند مثل دکتر غنیمتی در آمریکا، دکتر بهزاد نیک‌خو که در ژاپن ساکنند و دکتر مرتضی نیکتاش در کانادا. دو نفر در برنامه‌ریزی‌ها فوق‌العاده کمک‌های مؤثر می‌کردند یکی مهندس فیروز اردشیریان و یکی دیگر مهندس هوشنگ اکبریان که محرمانه کمک می‌کرد. چند خواهر ما را در جذب خانم‌ها یاری کردند مثل خانم دکتر فیروزآبادی، خانم دکتر ایرجی‌زاده، خانم روناسی، خانم حائری‌زاده و خانم ماندگار، این‌ها آن قدر با محبت بودند که ما رئیس گروه آن‌ها را رئیس دانشگاه گذاشته بودیم، بدون هیچ امکاناتی فوق‌العاده زحمت کشیدند.

● سابقه تشکیل انجمن دانشگاه ما قدیمی‌تر از همه دانشگاه‌ها بوده و الگو هم شده، ولی بعد از شکل‌گیری شما اشاره کردید مثلاً دانشکده فنی، مسیری که طی کردند و انسجامی که با مدیریت دارند و کمک‌هایی که می‌کنند که نمونه آخرش را ما در برگزاری هفتادمین سالگرد تأسیس دانشگاه دیدیم. به نظر نمی‌آید در این‌جا مثل دانشگاه تهران چنین قابلیت‌هایی ایجاد شده باشد چه مشکلاتی مانع موفقیت انجمن در راستای اهدافش شده است؟

من جواب شما را باید این طوری عرض کنم، درست است دانشکده فنی دانشگاه تهران دارای قدمت بیشتر و سوابقی است، ممکن است دوستان از من برنجند چون اخیراً به علت کسالت کمتر در جلسات بودم. در دوره‌های اخیر در انجمن ما رعایت کسوت نشده است، این باعث رنجیدگی من شد، چون با علاقه کار می‌کنم زود می‌رنجم. انسان در جوانی به قدرت نیرویش متکی است لذا کارهای زیادی می‌کند، آدم‌های مسن نگرانی‌های اجتماعی دارند و گرفتاری‌های بزرگتری دارند. من زندگی‌م را طوری برنامه‌ریزی کردم که چه در بی پولی و چه در اوضاع مساعد به یک گونه بود. اگر من بگویم در بازنشستگی چقدر حقوق می‌گیریم و وضع زندگی‌م چگونه است شاید اعلام عجز و ناتوانی باشد. من طوری زندگی می‌کنم که اقوام فکر می‌کنند من میلیاردم، چون پنج خیریه را اداره می‌کنم و ... یک انسان با به سن گذاشته نیروی کارش پایین می‌آید ولی توقعاتش بالا می‌رود. ما نسبت به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها اخلاقی‌تر به زندگی فکر می‌کنیم، ایرانی‌ها بسیار مهمان‌نوازند مثلاً افغان‌ها را با این که این همه خسارت به ما می‌زنند باز تحویل می‌گیرند و با محبت با آن‌ها برخورد می‌کنند که این‌ها یا در اثر تعلیمات مذهبی است یا ایرانی‌ها این گونه‌اند.

دانشگاه تهران این خاصیت را حفظ کرده است؛ هر ساله حتی فارغ‌التحصیلان قدیمی را دعوت می‌کند، مراسم می‌گذارد، حالت عاطفی بین خودش و فارغ‌التحصیلان و دانشگاه را حفظ کرده، لذا آن‌ها با طیب خاطر به دانشگاه کمک می‌کنند.



## علی‌مقدسیان

این طرز تفکر در انجمن ما حاکم نیست که مثلاً حرمت قدیمی‌ها حفظ شود، فکر قدیمی‌ها باشیم، ما الآن فارغ‌التحصیلانی داریم که به دلایلی احتیاج‌های مالی حاد دارند که هیچ کسی به دادشان نمی‌رسد، ما هم طبق ارتباطی که از قدیم با این بچه‌ها بوده، در جریانیم. الآن پنج روز است خزانه‌دار انجمن مهندس شیری به علت ناراحتی قلبی در بیمارستان است و هنوز کسی خبر ندارد. اولاً ارتباطات ما ضعیف است، ثانیاً انجمن باید هدفش را صددرصد کمک به دانشگاه بگذارد نه کارهای دیگر. الآن انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه امیرکبیر بعد از ما تشکیل شد ولی موفق‌تر است. دانشگاه علم و صنعت خیلی دیرتر شروع کرده ولی در داخل موفق‌تر از ماست. به نظر من دارد فاصله می‌افتد، امیدوارم من اشتباه کرده باشم چون در غیر این صورت زحمت آموزشی پنجاه ساله من که از دبستان آیت... بهبهانی شروع کردم به باد می‌رود. من به رحمت خدا اعتقاد دارم، اگر توانسته باشم از بین این همه دانش‌آموز و دانشجو یکی را از انحراف نجات دهم به دلیل کرم زیاد الله بهشتی هستم؛ حاجات بزرگ از خدا بخواهید، من ترسی از مردن ندارم مگر این که همه کارهایی که کرده‌ام بویی از ریا و سالوس داشته باشد. اگر حرفی می‌زنم به خاطر مسایل دنیوی نیست، من معتقدم کسانی که مسؤول کار می‌شوند در قبال نسل‌های بعد وظایفی دارند مثل یک پدر که تمام زندگیش رفاه خانواده است و خمس و زکات هم نمی‌دهد فقط بخاطر بچه‌اش که مبادا از او کم بگذارد و آنجا باید لگد به گور بزند و جواب پس دهد. خدا همیشه ما را امتحان می‌کند، من معتقد به این قضایا هستم. خدا بیشتر گوش کسانی را که مسایل را می‌دانند و عمل نمی‌کنند می‌گیرد. لذا دوستان از پیشنهاد خالصانه من دلگیر نشوند همه به خاطر دانشگاه و دانشجویان است. من دو سه کتاب می‌خواهم برای شما بیاورم، یکی برای مرحوم ترابی و در مورد زندگی اوست، در آخر شهید می‌شود، او معتقد به مملکت بوده و راه انتخابی او برای نجات مردم راه دیگری است. به عنوان یک انسان تاریخ مصرف گذشته از بچه‌ها یک توقعی دارم که شما در کارهایتان اولین مسأله مورد نظر دانشگاه باشد و مملکت، نه برای خودنمایی، آن موقع عمل ما مورد رضایت خداست. ما باید اگر به جایی هم می‌رسیم قدردان اساتید قدیمی خود باشیم مثل اتریش که بعد از سال‌ها که به مدارس باز می‌گردند همان میز و صندلی‌های دوران هیتلر و قبل از جنگ بین‌المللی را می‌بینند و در آنجا استادان پیری هستند که دانشگاه آن‌ها را بازنشسته نمی‌داند، من خودم در دانشگاه وین دیدم که اساتید بسیار پیری هستند که جوان‌های رعنا و استادان با احترام به پیش آن‌ها می‌آیند و آن‌ها را دلگرم می‌کنند؛ آکسفورد و کمبریج هم همین طورند. بعضی استادان ما در کمال گمنامی مردند. هم اکنون دانشجویانی داریم که بسیار محتاجند و از همه مهم‌تر خود دانشگاه است، من خجالت می‌کشم وقتی در کارگاه‌ها می‌بینم ماشین تراش‌های زمان مجتهدی دارد آن‌جا کار می‌کند؛ حالا که CNC آمده، دولت نمی‌تواند، خود بچه‌ها باید در مرحله اول به دانشگاه کمک کنند.